تفسیر

فاتحة الکتاب

از امام حسن عسکری

علیه السلام

و پژوهشی پیرامون آن

تألیف و ترجمه

قدرت الله حسینی شاهرودی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب: تفسیر فاتحة الکتاب و پژوهشی پیرامون آن.

از إمام حسن عسکری علیه السّلام

تألیف و ترجمه: قدرت الله حسینی شاهمرادی

چاپ و صحّافی: شرکت افست (سهامی عام) تهران

سال: ۱۴۰۴ قمری هجری

۱۳۶۳ شمسی

حقّ چاپ، محفوظ است

تفسیر

فاتحة الکتاب

از امام حسن عسکری

علیه السلام

و پژوهشی پیرامون آن

تألیف و ترجمه

قدرت الله خسروی شاهمرادی

فهرست

۱ ــ نسیمی از طرّهٔ دوست!	۹
۲ تفسیر «بسم الله الرّحمن الرّحیم»	۱۵
۳ داستان عبدالله بن یحیی	۱۶
۴ ــ داستان دو فرمانروای مؤمن و کافر	۱۷
۵ ــ نصیحت پربار إمام سجّاد علیه‌السّلام به زهری	۱۹
۶ ــ تفسیر «الحمدلله ربّ العالمین»	۲۵
۷ ــ تفسیر «الرّحمن»	۳۱
۸ ــ تفسیر «الرّحیم»	۳۴
۹ ــ تفسیر «مالک یوم‌الدّین»	۳۷
۱۰ ــ تفسیر «إیّاک نعبد و إیّاک نستعین»	۳۹
۱۱ ــ تفسیر «إهدنا الصّراط المستقیم»	۴۵
۱۲ ــ داستان کسی که؛ نان و انار، دزدید و إنفاق کرد!.	۴۵
۱۳ ــ تفسیر «صراط الّذین أنعمت علیهم»	۵۱
۱۴ ــ تقیّهٔ نیکو!.	۵۱
۱۵ تفسیر «غیرالمغضوب علیهم ولاالضّالّین»	۵۵
۱۶ ــ بحثی پیرامون تفسیر إمام عسکری علیه‌السّلام.	۵۷

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم:

يحمل هذا العلم من كلّ خلف عدوله، ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين.[1]

---

۱ ــ تفسیر فاتحة الکتاب، از إمام حسن عسکری علیه‌السّلام، (صفحه ٤٨ همین کتاب).

این حدیث، بطرق مختلف در منابع و مآخذ فریقین، آورده شده است. در این باره به «زمینهٔ تفسیر قرآن» صفحه ۶ مراجعه شود.

رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلّم فرمود

ایـــن دانش را دادگـــران هر نسلی
حامل‌انـد، کـه؛ تـحریفِ خـــودسران و
غالیان! و إدّعای دروغ پـــوچگرایان! و
تأویل جاهلان را از آن، دور سازند!.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



نسیمی از طرّهٔ دوست!

اگر با وجدان پاک و عقل سلیم، در قضایا داوری کنیم، و عوامل مخلّ برون و درون خویش‌را که همان غرضهای شخصی و هوای نفسانی است، کنار بزنیم و بداوری بنشینیم، مسلّماً! در باطن و فطرت پاک خویش، حقّ و باطل را در حدّ معیّن میبابیم.

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ
أُولٰئکَ الَّذینَ هَدیٰهُمُ اللهُ وأُولٰئکَ هُمْ أُولُوا
الألْبابِ[1].

پس؛ به بندگانم مژده بده! آنها که بهر سخن، گوش فرامیدهند و بهترینش را (إنتخاب و) تبعیّت میکنند. آنها کسانی‌اند که؛ خدا، هدایتشان کرده! و آنها، همان أولوا الألباب‌اند.

فردی که؛ بدون دخالت هوای نفس و شخصیّت رجال، بسخنی گوش فرا دهد و بهترینش را پیروی کند، این همان فردی است که؛ عوامل مزاحمِ درک و عقل و فطرت خویش را از بین برده و راه را برای إظهار وجود وجدان پاک و عقل سلیم، بازگذاشته است. و تنها این گروه، أولوا الألباب‌اند.[2]

روش علمای إسلام، همین بوده و حوزه‌های درس و بحث علمی ــ در گذشته و حال ــ چنین بوده است. اگر بنا بود که؛ فقهاء، در نقد وبررسی مسائل علمی و فقهی، شخصیّت فقهاء گذشته را در نظر بگیرند و داوری کنند، درِ إجتهاد بروی آنان بسته میشد، و أثری از فضائل و حقایق و معنویّات، باقی نمیماند[3]!

---

۱ ــ زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲ ــ در بارهٔ أولوا الألباب، به «زمینهٔ تفسیر قرآن» صفحه ۱۶۲ مراجعه شود.

۳ ــ ألبته؛ دور از داوریهای علمی، إحترام بشخصیّت و مقام آنان، محفوظ است. گرچه؛ هنگام داوری و نقد علمی ــ در واقع ــ خلاف أدب و إحترامی، صورت نمیگیرد!

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به حارث هَمْدانی فرمود:

إنَّ دینَ اللهِ لایُعْرَفُ بِالرِّجالِ، بَلْ بِآیَةِ الْحَقِّ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أهْلَهُ.

یاحارِ! إنَّ الْحَقَّ أحْسَنُ الْحَدیثِ وَالصّادِعُ بِهِ مُجاهِدٌ.[1]

براستی که؛ دین خدا، به شخصیّتها شناخته نمیشود، بلکه؛ (معرفت آن) با نشانهٔ حقّ (و حقیقت) است. بنابراین؛ حق را بشناس تا أهلش را بشناسی.

ای حارث هَمْدانی! براستیکه حق، بهترین حدیث (و گفتگو) است؛ و روشنگر آن، مجاهد (راه خدا) است.

واقعاً چنین است!. بین جمعیّتی که؛ در أثر حجابهای گوناگون، راه درک حقایق و معنویّات برویشان بسته شده، چگونه میتوان صریح و آشکارا سخن از حقّ و باطل، بمیان نهاد! و بروشنگری پرداخت؟ آری آسان نیست!.

برای تشخیص حقّ و باطل و داوری صحیح، پیامبر أکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم فرمود:

أنْظُرُوا فیهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَقِدَةٍ لِلإنْصافِ، یَهْدِکُمُ اللهُ[2]

در آن، با دلهای معتقد بإنصاف بنگرید، خدا، شمارا هدایت میکند.

و هرگونه برهان و إستدلال و قضاوت، بر این پایه استوار است و باین أصل بدیهی برمیگردد.

بعداز آنکه با معیار و میزان حق، أهلش را شناختیم، میتوانیم باو در حدّ خودش إعتماد کنیم. پس؛ طبق فرمایش إمام صادق علیه‌السّلام: «باین علمتان نگاه کنید که از چه کسی میگیرید»[3]

این مسیر، مسیر طبیعی و فطری دریافت حقایق و دین إلٰهی است.

فِطْرَتَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لاتَبْدیلَ لِخَلْقِ اللهِ

---

۱ ــ أمالی طوسی، جلد ۲ صفحه ۲۳۹.

۲ ــ إحتجاج، جلد ۱ صفحه ۱۸.

۳ ــ بصائر الدّرجات، جزء أوّل، صفحه ۱۰ و کافی، جلد ۱ صفحه ۳۲

ذٰلِکَ الدّینُ القَیِّمُ ولٰکِنَّ أکثَرَ النّاسِ لایَعلَمُونَ[1].

فطرت و آفرینش خدا است! که مردم را بر (أساس) آن، آفرید. برای خلق خدا، (تغییر و) تبدیلی نیست. آن، دین قیّم است، ولی، بیشتر مردم نمیدانند.

این، همان إسلام و دین مشترک أنبیاء است، که؛ مردم را بآن دعوت کرده‌اند. و تفصیلاً دارای درجات و مراتبی است. و مأمور بوده‌اند که؛ هر کدام بخشی از آنرا تبلیغ کنند.

وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ[2].

و هر که؛ دینی غیر از إسلام، إختیار کند، از وی هرگز پذیرفته نشود! و او، در آخرت، از زیانکاران است!.

أمّا: أفرادی که این مسیر را از آغاز، بر أساس فطرت پاک نپیموده‌اند (یا بر پایهٔ تعالیم إسلام، تربیت نشده‌اند) قبل از هر چیز، عوامل و انگیزه‌های مخلّ درون و بیرون وجود خویش را باید از بین ببرند! تا بتوانند، بی‌شائبه، داوری کنند و حق را دریابند. وگرنه؛ بین درک عقل سلیم و دریافت آنان، فرسنگها فاصله است!. هر چه إنسان بر پایه و أساس تربیت و تعلیم إسلام ــ که تربیت قرآن و آل الله است ــ تکامل و ترقّی حاصل کند، جهل و نادانی را زدوده و بین او و حقایق عالم، فاصله، از بین میرود. به‌بیان دیگر: متشابهات او، کم میشود و محکماتش افزون میگردد. طیّ این مسیر، مستقیماً ما را بآستان پاک آل الله رهنمون است. آل محمّد سلام الله علیهم در مقامی‌اند که؛ حقایق عالم ــ تماماً ــ برای آنها، مکشوف و روشن بوده! أبداً برای آنان، متشابهی در بین نیست. و حقیقت معارف و علم و دانش از این خاندان، بدیگران إفاضه میگردد. بنابراین؛ هر که طالب معارف و علم و حقیقت و معنویّت و برکات و خیر ــ حتّی نازلترین درجهٔ آن ــ باشد، یقیناً! باید از این آستان مقدّس، طلب کند! و در این آستان بدریوزگی پردازد. «گرگدا، کاهل بود! تقصیر صاحبخانه چیست؟»

از عنایات و برکات و إفاضات مولا و سرور آفریدگان، إمام حسن عسکری سلام الله علیه، تفسیر حاضر است، که؛ حقیر را ــ تفضّلاً ــ در بیان آن، بزبان فارسی، إفتخار داده‌اند. لازم

---

۱ ــ روم، آیه ۳۰.

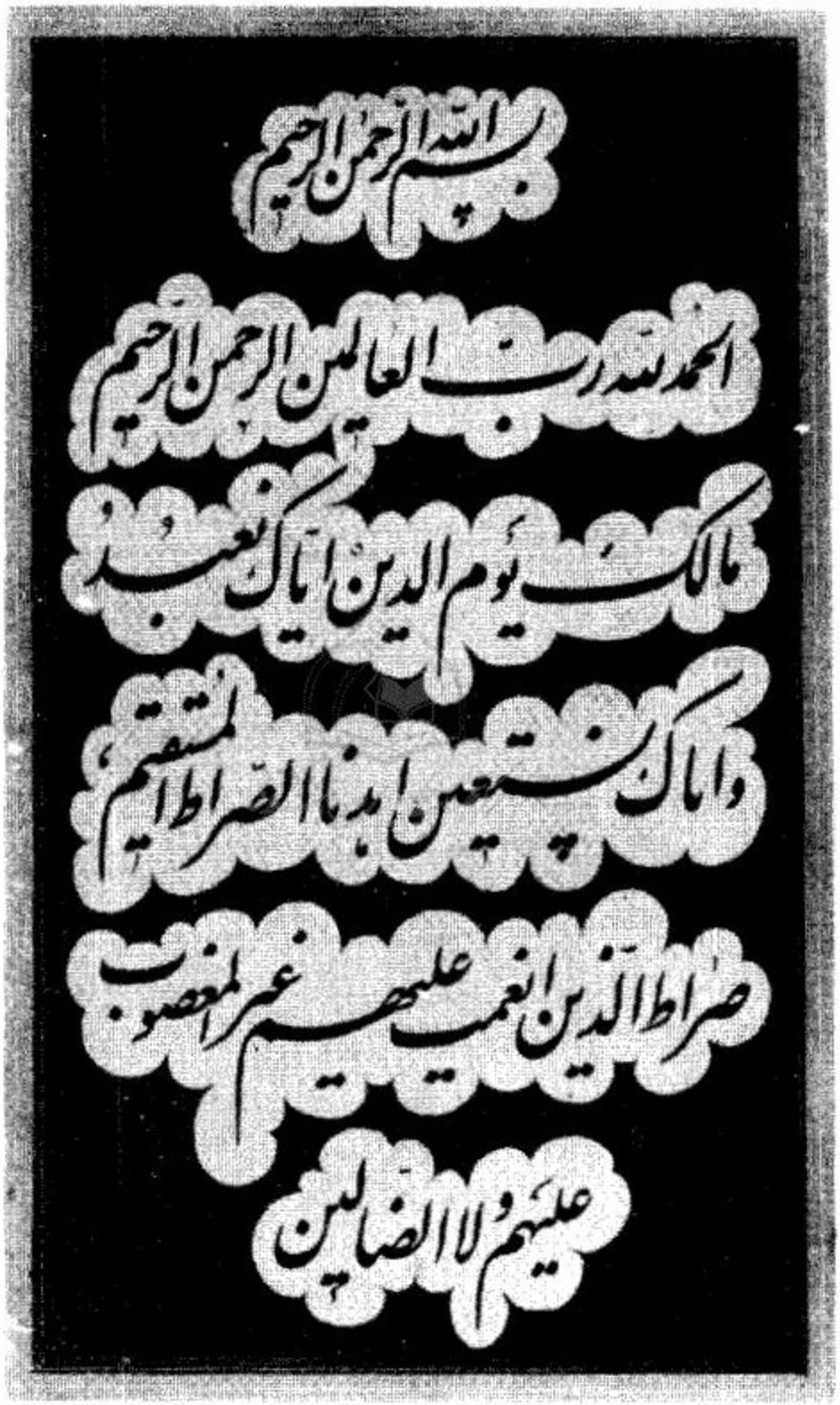
۲ ــ آل عمران، آیه ۸۵.

بیادآوری است که؛ در بخش آخر این کتاب، سند این تفسیر، بررسی شده، و در این مقدّمه، نیازی بتکرار نیست. چیزی که باید گفت، اینست که؛ گرچه از بیانات معصومین در بارهٔ «فاتحه»، روایات پراکنده و گوناگون بدست ما رسیده است و همه نوراند؛ و از سرچشمهٔ لایزال نور! امّا؛ «تو خود، حیات دگر بودی ای نسیم وصال»!. وللّه الحمد.

قدرت الله حسینی شاهمرادی

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم
مالك يوم الدين اياك نعبد
واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم
صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب
عليهم ولا الضالين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

[الله]! همان کسی است که؛ تمام آفریدگان، بهنگام شدائد و نیازمندیها! و نا امیدی و إنقطاع از جمیع [ماسوی الله]، و قطع رابطه از غیر خدا، [بسوی او] واله و شیدایند!.

(گوینده) إظهار میکند:

[بسم الله]، یعنی: بر تمام أمورم، یاری از خدا میطلبم! خدائیکه؛ پرستش و بندگی، جز برای او، شایسته نیست!. خدائیکه؛ دادرس است، آنگاه که؛ از او دادخواهی شود!. پذیرا و جوابگو است، هر آنگاه که؛ خوانده شود!.

(إمام علیه السّلام، فرمود:)

و این، همان است که؛ مردی، بامام صادق علیه السّلام گفت: یا بن رسول الله! مرا، بر خدا، دلالت کن! او چیست؟! تحقیقاً؛ جدل کنندگان و پیکار جویان! بر من، زیاد شده‌اند، و مرا گیج و حیران ساخته‌اند!.

إمام علیه السّلام فرمود: ای بندهٔ خدا! آیا هرگز، سوار کشتی شده‌ای!؟

گفت: آری!

فرمود: آیا؛ (چنین شده که؛ آن) بشکند! و هیچ کشتی نباشد، که ترا نجات دهد؟! و هیچ شناوری نباشد، که ترا بی‌نیاز سازد!؟

گفت: آری (پیش آمده است.)

فرمود: آیا؛ در آن هنگام، به دلت افتاد که چیزی از چیزها، قادر است، ترا از ورطهٔ بلایت آزاد کند؟

گفت: آری!

إمام صادق علیه السّلام فرمود: پس؛ آن چیز (که بدلت افتاد،) همان، خدا است! که؛ بر آزاد کردن و نجات دادن، توانا است! ــ هنگامیکه؛ منجی (دیگری) نیست ــ و بدادرسی، توانا است! [هنگامیکه؛ فریادرس و دادرسی نیست.]

و إمام صادق علیه السّلام فرمود:

و چه بسا! بسرخی از شیعیان مـا، در آغاز کـار، [بسم الله الرّحمن الرّحیم] را (فراموش کند و) واگذارد! نتیجةً؛ خدا بگرفتاری و بلا، دچارش کند[1] برای اینکه؛ آگاه و بیدارش سازد! تا شکر و ثنای او بجای آوَرَد. و در آن گرفتاری و بلا، لکّهٔ ننگ و تـقصیر و کوتاهی او را ــ بهنگام ترک [بسم الله] ــ از او، بزداید!. (همچون؛ داستان زیر:)

هر آینه؛ عبدالله بـن یـحیی، بـحضور أمـیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شد. و در مقابلش صندلی بود، أمیرالمؤمنین علیه السّلام بـاو دستور نشستن داد، و او هم، روی آن نشست. (ناگهان)؛ صندلی، کج شد! و با سرش (بزمین) فرود آمـد! و (سرش شکست) و استخوان سرش اندکی نـایان شد! و خـون، جـاری گشت!. أمـیرالمؤمنین علیه السّلام، دستور آب داد. آوردند و خون را از او شست. آنگاه فرمود: نزدیک من بیا. نـزدش آمـد. دست خویش بر آن (زخمی) که؛ استخوانش نمایان بود، گذاشت. از درد آن، بیتاب شد!. و بر آن، دست مالید و آب دهان انداخت. بمجرّد این کـار، زخمش خـوب شد! آنـچنانکه گوئی ــ أصلاً! ــ جراحتی باو نرسیده است.

أمـیرالمؤمنین علیه السّلام فـرمود: ای عبدالله! حمد و ستایش! بـرای خـداوندی است که؛ پاک کردنِ گناه شیعیان ما را ــ در دنیا ــ به رنج و محنتشان قرار داه است! تـا فرمانبری و طاعت آنانرا، برایشان، بی‌آلایش و سالم گرداند! و مستحقّ أجر و ثـواب آن گردند.

عبدالله بن یحیی گفت: یا أمیرالمؤمنین! آیا بـراستی؛ مـا بگناهانـمان مـجازات نمیشویم، جز در دنیا؟!

فرمود: آری! (همینطور است). آیـا؛ نشنیدی کـه رسول خـدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

«دنیا، زندان مؤمن است! و بهشتِ کافر!»

---

۱ ــ در نسخه‌ای چنین است: «دچارش نمود»

خدا، شیعیان ما را [بخاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمّل‌اند، و بخاطر آمرزشی که؛ نصیب آنان فرموده است] حتماً: از گناهان، پاک و پاکیزه میگرداند!. از این جهت است که خدا میفرماید:

«آنچه از گرفتاری و پیشامدی بشما رسد، از آنچیزی است که؛ تاب و توان شما بدست آورده، و (تعداد) بیشماری (از آنرا) می‌بخشد و میگذرد.»[1]

تا هنگامیکه؛ بآستان رستاخیز در آمدند، طاعات و عباداتشان بر آنها، سرشار گردد! و دشمنان محمّد صلیّ الله علیه و آله، و دشمنان و بدخواهان ما را ــ بنا، بفرمانبَری و طاعتی که از آنان سر میزند، در دنیا، پاداش و جزا میدهد! اگر چه؛ طاعتشان بی‌وزن و بی‌ارزش است! چون؛ خلوصی همراهش نیست. تا هنگامیکه؛ بآستان رستاخیز در آمدند، گناه و کینهٔ خود [که از محمّد و آل محمّد و یاران خوب او، در دل داشتند] بر آنان بار گردد! و بخاطر آن، در آتش افکنده شوند!.

و هر آینه؛ شنیدم: محمّد صلّی الله علیه و آله میفرماید:

«در زمان گذشته ــ قبل از شما ــ دو نفر بودند، یکی از آنها، مطیع و مؤمن خدا بود! و دیگری کافر! ــ که آشکارا بدشمنیِ دوستان او، و موالاةِ (بدخواهان و) دشمنانش، میپرداخت! ــ و برای هر کدام، فرمانروائی عظیمی در گوشه‌ای از زمین بود.

آن کافر (دشمن خدا) بیمار شد. و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، چونکه؛ آن نوع ماهی، در آنهنگام، چنان بگردابها جا گرفته بود! که؛ بدست آوردنش إمکان نداشت. بنابراین، پزشکان، او را از زندگی و جانش، ناامید کردند!. و گفتند:

جانشین و قائم مقامت را معیّن کن، که تو از أهل گورستان، پاینده‌تر نیستی! همانا؛ شفایت در این ماهی است، که؛ بآن میل واشتها،داری، و بر آن (نیز) راهی نیست!.

در این هنگام؛ خدا، فرشته‌ای برانگیخت! و باو فرمان داد که آن ماهی را از جایش برانگیزد! و بطرفی سوق دهد که؛ بدست آوردنش آسان شود. نتیجةً؛ ماهی برایش

---

۱ ــ «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْديكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثير.» شوری، آیه ۳۰

گرفته شد. و آنرا خورد و از ناخوشی، بهبودی یافت. و در فرمانروائیش سالهای سال ــ بعد از آن ــ بجای ماند.

سپس؛ (تقدیر إلٰهی!) چنین واقع شد که؛ آن (پادشاهِ) مؤمن، مریض شد! همانند مرضِ آن کافر [زمانیکه؛ عیناً! جنس آن ماهی از کنار و سواحل (دریا) که بدست آوردنش آسان بود، جدا نمیشد] نتیجةً؛ (پادشاه)، هوس آن ماهی کرد و پزشکان برایش توصیف کردند و گفتند:

آسوده خاطر باش! اکنون وقت آنست که برایت بگیرند، و از آن بخوری و شفا یابی!.

در این هنگام؛ خدا، آن فرشته را برانگیخت! و باو فرمان داد که؛ جنس آن ماهی را از سواحل و کرانه‌ها بگردابها براند! تا دسترسی بآنها ممکن نشود. در نتیجه؛ (آن ماهی)، بدست نیامد. تا آن مؤمن، بخاطر هوس [و دوری از درمانش] از دنیا رفت. و از این جریان، فرشتگان آسمان و أهل آنسامان ــ در زمین ــ بشگفتی فرو رفتند! تا آنجا که؛ نزدیک بود در فتنه قرار بگیرند!. چون؛ خدایتعالی! (از روی فضل و حکمتش) بر آن کافر، آنچه را که بر او راهی نبود، آسان گردانید. و بر آن مؤمن، آنچه را که بسادگی، بر آن راهی بود، غیر ممکن گردانید!.

آنگاه؛ خدا، بفرشتگان آسمان و پیامبر آنزمان ــ در زمین ــ بوحی (خویش) فرمود:

البتّه من! (بدون هیچ شکّ و شبهه‌ای!) منم خدایِ کریم تفضّل کنندهٔ توانا!. آنچه عطا کنم، زیانم نرساند! و آنچه باز دارم، از من نکاهد! و مقدار[ذرّه‌ای] بکسی ستم نکنم!.

امّا کافر: از اینکه، برای او، بدست آوردن ماهی را ــ در غیر زمانش ــ آسان نمودم، جهتش تنها این بود که؛ جزای حسنه‌ای باشد که وی عمل کرده بود. [چون؛ بر من حقّ است! که از هیچ کس، حسنه‌ای از بین نبرم] تا برستاخیز در آید. و هیچ حسنه‌ای در نامهٔ عملش نباشد! و بکفر خویش، داخل آتش گردد. و بندهٔ مطیع (خودم) را از عین آن ماهی، باز داشتم! بسبب خطائی که از او سر زده بود! و با منع وردّ آن میل و هوس! و

از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را از آن، إراده نمودم. و خواستم که؛ بـه (آستان) مـن بیاید و (جُرم و) گناهی در او نباشد! و (پاک و پاکیزه) داخل بهشت گردد!.»

در این هنگام؛ عبدالله بن یحیی گفت:

یا أمیرالمؤمنین! حقیقةً، بال و پرم دادی! و مرا تـعلیم فـرمودی! پس اگـر؛ صلاح بدانی، گناهم را در اینجا ــ که بآن إمـتحان شدم ــ مـعرّفیم کـن، تـا همچنان؛ تکرارش نکنم.

فرمود: لحظه‌ای که نشستی، [بسم الله الرّحمن الرّحیم] نگفتی! نتیجه این شد که؛ بخاطر سهو و نسیانت از آنچه؛ بآن دعوت گشتی و خوانده شدی، خـدا، بـاین مصیبت و گرفتاریت، تمحیص و پاکی از گناه قرار داد. آیا ندانستی که؛ رسولخـدا صلّی الله علیه و آله از جانب خدای عزّ و جلّ! فرمود:

«هر إقدام قابلِ توجّه! که در آن، یادی از [بسم الله] نشود، ناقص و بریده است !»؟

گفتم: آری، پدر و مادرم فدای شما! بعد از این، ترکش نمیکنم.

فرمود: در اینصورت: از آن، بهره‌مند و سعادتمندی!.

سپس عبدالله بن یحیی گفت:

یا أمیر المؤمنین! و تفسیر «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ» چیست؟

فرمود: البتّه؛ بنده هرگاه؛ إرادهٔ خواندن یا بجا آوردن عملی داشت، میگوید؛ [بِسم الله] باین معنا که: [باین إسم، این کار را بجا میآورم]. پس؛ هر عملی که بـجا مـیآورد، در آن به [بسم الله الرّحمن الرّحیم] آغاز کند. یقیناً! برایش در آن، میمنت و مبارکی است!.

إمام باقر علیه السّلام فرمود:

محمّد بن علیّ بن مسلم بن شهاب [زُهْری]، بر علیّ بن الحسین ــ زین العـابدین علیهما السّلام ــ وارد شد، در حالیکه او، غمگین و مـحزون بـود. زیـن العـابدین علیه السّلام باو فرمود: ترا چه شده که، اندوهناک و غمگینی!؟

گفت: یابن رسول الله! بنابر إمتحانی که نمودم. او جانب حسودان، و کسانـیکه در من طمع دارند! و از کسیکه امید و آرزو باو دارم! و از کسیکه باو حقیقـةً؛ إحسان کـردم،

پیاپی، غم و اندوه، بر من میرسد. نتیجةً؛ ظنّ و گمانم مختلف است!.

إمام سجّاد علیه السّلام باو فرمود:

زبانت به کام خویش، درکش! تا مالک برادران و دوستانت گردی.

زُهْری گفت: یابن رسول الله! آنچه از سخنم متبادر در (ذهن) است! بآنان نیکی و إحسان، بجا میآورم.

إمام سجّاد علیه السّلام باو فرمود: هیهات! هیهات! بر حذر باش! که بآن، در خویشتن بشگفت آئی! و بر حذر باش! بسخنی لب باز نکنی، که إنکارش بدلها سبقت دارد! اگر چه؛ پوزش و إعتذار آن، بنزد خودت مهیّا است. پس؛ چنین نیست که؛ بگوش (و دلِ) هر کس که؛ بیمیلی و إنکار، داخل کنی، از حیث پوزش و إعتذار همچنان) در وسعت باشی!.

آنگاه فرمود: ای زهری! کسیکه؛ عقلش از کاملترین چیزی که در او است نباشد! نابودی وی، از ساده‌ترین چیز باشد، که در او است.

سپس فرمود: ای زهری! و چه مانعی دارد که: مسلمانها را بمنزلهٔ خاندان خویش قرار دهی؟ [بزرگشانرا بجای پدرت! و کوچکشانرا بجای فرزندانت! و همسال خویش را ــ از آنان ــ بجای برادرت!] در اینصورت؛ بکدامیک از اینها، میل ظلم و ستم داری؟! و بکدامیک از اینها، به بدخواهی، متمایلی؟! و خواهان پرده دری کدامیک از اینهائی!؟ و اگر؛ إبلیس ــ که از رحمت خدا، بدور باد! ــ إظهار کند که؛ تو از یکی از قبله گرایان، برتری!، نگاه کن ببین! اگر که از تو بزرگتر است، بگو: تحقیقاً؛ بایمان و عمل صالح، از من سبقت گرفته، پس؛ او بهتر از من است. و اگر از تو کوچکتر بود، بگو: بگناهان و معاصی، از او، پیش افتاده‌ام! پس: او بهتر از من است. اگر؛ همسنّ و سال تو بود، بگو: من، از گناه خویش بریقینم و از کار او، در شکّ!، چرا یقینم را بشکّم رها کنم!؟. و اگر دیدی که؛ مسلمانها تعظیم و تکریمت میکنند! و ترا ببزرگی یاد میبرند، بگو: این، (از جانب خدا،) فضلی است که بآن پرداختند!. و اگر؛ از آنها کناره‌گیری و جفا دیدی، بگو: این، بخاطر گناهی است، که پدید آوردم. و براستی؛ اگر چنین کاری از

تو بروز نمود و آنرا عمل کردی، خدا، زندگانی را بر تو آسان گرداند! و دوستانت، زیاد شوند و دشمنانت کم! و از نیکی آنان شادمان گردی! و به تبرّی و جفای آنان تأسّف نخوری!

و بدان! که: محترمترین و گرامی‌ترین مردم بر مردم، کسی است که: خیر و برکتش بر آنان جاری و لبریز باشد! و از آنان بی‌نیاز! (و همچنان) در پرهیز!.

و گرامیترین مردم، بر آنها ــ بعد از او ــ کسی است که از آنان بر کنار باشد و (همچنان) در پر هیز! اگر چه محتاج و نیازمند آنها است. و تنها: أهل دنیا، بأموال دنیا، عشق (و محبّت) دارند! پس هر که: در آنچه باو، عشق (و محبّت) دارند، مزاحم آنان نشود، پیش آنها گرامی و محترم است!. و کسیکه: [در آن] مزاحمشان نگشت! و از آن ــ تماماً یا قسمتی ــ برایشان فرصت و إمکاناتی فراهم نمود، پیش آنها، عزیزتر و محترمتر است!.

إمام باقر علیه السّلام فرمود: آنگاه: مردی، بلند شد و گفت: یا بن رسول الله! از معنی [بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ] مرا آگاه کن!

علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمود: پدرم از برادرش، از أمیرالمؤمنین علیه السّلام، روایت کرد که: مردی، بلند شد و إظهار نمود: یا أمیرالمؤمنین! از [بسم الله الرّحمن الرّحیم] مرا آگاه کن! معنایش چیست؟

فرمود:

براستی! وقتیکه: [الله] بزبان آوردی، بزرگترین نام ــ از نامهای خدا ــ را گفته‌ای! و آن، إسمی است که: غیر خدا، شایسته نیست بآن نامیده شود. و هیچ آفریده‌ای، بآن نام، خوانده نشده است!.

بدنبالش، مرد سؤال کننده گفت: پس؛ تفسیر [الله] چیست؟

فر مود:

همان کسی است که: همهٔ آفریدگان، بهنگام شدائد! و نیازمندیها! و ناامیدی! و إنقطاع از جمیع [ما سوی الله] و قطع رابطه از غیر خدا! بسوی او، واله و شیدایند!. و

این، بدان جهت است که؛ هر ریاست طلب و بزرگمنشی! ــ در این دنیا ــ اگر چه بی‌نیازی و طغیان وی، عظیم و چشمگیر است! (ولی؛) هنگامیکه؛ حوائج زیر دستانش باو زیاد شود! (سرانجام)، نیاز و حاجاتی بآنها روی آور میشود که؛ این (ریاست طلب و) عظمت خواه، بانجامش قادر نیست! و خود این، نیز، با حاجات و نیازی روبرو میشود که در انجامش ناتوان است! نتیجةً؛ بهنگام ناچاری و فقر و فاقه‌اش! بسوی خدا، إنقطاع و بریدگی پیدا میکند. تا همّ و غمّ او که زائل شد، (دوباره) بشرک خود، باز میگردد!.

آیا؛ بخدای عزّ و جلّ! گوش نمیدهی؟ میفرماید:

«بگو: رأیتان چیست؟ مرا با خبر کنید! که هرگاه؛ شما را عذاب خدا فرا گیرد! و یا شما را ساعت قیامت، فرا رسد! ــ اگر راستگوایید! ــ آیا غیر خدا را میخوانید؟. بلکه [فقط] او را میخوانید! پس؛ آنچه خواهش و دعا باو دارید ــ اگر بخواهد ــ (بر آورده میکند! و شرنگ تلخی را) برطرف میسازد. و آنچه شرک آورید، فراموش میکنید!.»[1]

خدایتعالی! به بندگانش فرمود:

ای نیازمندانِ رحمتم! براستی؛ ذلّت بندگی را [در همه حال] و نیاز را [در همه أوقات]، گردنگیرتان ساختم! پس؛ در (هر چیز و) هر کاری که شروع میکنید و بتمام آن، و بلوغ نهائیش امیدوارید، بسوی من، کُرنش کنید! و یقین بدانید؛ هرگاه إراده کنم که بخشش و عطا بشما روا دارم، أحدی، بمنع شما قادر نیست! و هرگاه إراده کنم که (نعمتی) از شما باز دارم، کسی، بعطای شما قادر نیست!. بدینجهت؛ من، ذیحق‌ترین فردی‌ام که؛ بآستانش گدائی شود! و لایقترین کسی که؛ (بایستی آفریدگان) بسویش تضرّع و زاری کنند!. پس؛ در آغاز هر مطلب کوچک و بزرگی، بگوئید: [بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ] که در واقع، چنین گفته‌اید:

بر این کار، إستعانت و یاری از خدا میطلبم. خدائیکه؛ پرستش و بندگیِ غیر او، جایز نیست! خدائیکه؛ دادرس است! هر آنگاه که از او دادخواهی شود!. پذیرا و جوابگو است، هرگاه خوانده شود!.

---

۱ ــ «قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتَیکُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَغَیْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَاتُشْرِکُونَ» أنعام، آیات ۴۰ و ۴۱.

[رحمن] است! چون؛ با توسعهٔ رزق و روزی، برما، رحمت آوَرَد!.

[رحیم] است بر ما ــ در أدیان ما و دنیا و آخرت ما ــ

خدا، دین را بر ما تخفیف داد! و آنرا سبک و آسان گردانید! و او بر ما ــ با جدائی و تمیّز ما از دشمنانش ــ رحمت آوَرَد!

سپس آنجناب، إظهار نمود که؛ رسولخدا صلّی الله علیه وآله، فرمود:

هر که را أمری که؛ بدان پرداخته، غمگین و محزون کند، آنگاه [بسم الله الرّحمن الرّحیم] بگوید ــ در حالیکه از او، خالصانه [برای خدا] سر بزند! و با جان و دل، باو، روی آوَرَد! ــ در آن، یکی از دو فایده است:

یا رسیدن به نیاز دنیائی او است!

و یا چیزی است که؛ بنزد خدا، برایش مهیّا است!.

و آنچه نزد خدا است، برای مؤمنین، بهتر و پاینده‌تر است!.

و حسن بن علی علیهماالسّلام افزود که؛ أمیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود:

و همانا؛ [بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ]، آیه‌ای از فاتحة‌الکتاب است. و این سوره، شامل هفت آیه است، که تمام شدنش به [بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ] است.

و إضافه نمود که؛ شنیدم رسولخدا صلّی الله علیه وآله میفرماید که: خدای عزّوجلّ! بمن فرمود:

ای محمّد! «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ»[1]

و به [فاتحة الکتاب]، منّت خاصّ جداگانه‌ای بر من نهاد! و آنرا مقابل قرآن ــ که از جلال و عظمت، دریای موّاج است! ــ قرارداد. و یقیناً؛ فاتحة‌الکتاب، بزرگترین و شریفترین چیزی است که در گنجهای عرش (إلٰهی!) است. و براستی؛ خدا، محمّد را بآن، ویژگی بخشید! و شرافت و بزرگی داد!. و در آن، هیچیک از پیامبرانش را با او، شریک نگردانید ــ جز سلیمان ــ که [بسم‌الله الرّحمن الرّحیم] را باو عطا فرمود. آیا

---

۱ ــ حجر، آیهٔ ۸۷

نمی‌بینی که از زبان بلقیس میآورد؟ آنگاه که گفت:

«إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.»[1]

زنهار! (ای شنوندگان!) کسیکه آنرا بخواند، و بدوستی و موالات محمّد و آلش ــ که‌پاکان روزگارانند! ــ معتقد باشد، و بدستورشان مطیع و منقاد! و بظاهر و باطنشان مؤمن شود، خدای عزّوجلّ! بهر حرفی از آن، باو، حسنه‌ای مرحمت کند! که هر حسنه، بالاتر و برتر است از دنیا و آنچه در او است ــ از مال و منال و أنواع خیرات ــ. و هر که؛ بخواننده‌ای [که آنرا میخواند] گوش فرا دهد، برایش باندازهٔ ثلث پاداشی است که برای خواننده، مهیّا است!. بنابراین؛ بایستی هریک از شما، در افزایش این خیر و عنایت ــ که (رایگان) بشما روی‌آور است ــ بکوشد. پس؛ برای شما، غنیمتی است (هشدار! که) وقتش منقضی نشود! که در آنصورت، غم و اندوه و ندامت، در دلهای شما باقی بماند!.

*

۱ ــ نمل، آیهٔ ۳۱

دربارهٔ «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ»

إمام علیه‌السّلام، فرمود:

مردی، حضور إمام رضا علیه‌السّلام آمد و گفت: یابن رسول‌الله! از [الحمدلله ربّ العالمین] مرا آگاه کن، تفسیرش چیست؟!

فرمود: پدرم از جدّم، از باقر، از پدرش ــ زین‌العابدین ــ علیهم‌السّلام برایم روایت کرد که؛ مردی حضور أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمد و گفت:

یا أمیرالمؤمنین! مرا از [اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ] آگاه کن، تفسیرش چیست؟!

فرمود:

الحمدلله، آنست که؛ خداوند، برخی از نِعَمی را که ببندگانش ارزانی داشته! سربسته ــ بآنها معرّفی کرده است! چون؛ تفصیلاً! بشناسائی همهٔ آنان قادر نیستند. زیرا؛ نِعَم و عطای او، بیش از آنست که بشماره درآید و شناخته شود!. از اینرو؛ بآنان فرمود:

[بگوئید: حمد و ثناء، ویژهٔ خدا است! بر آنچیزی که بدانوسیله ــ بر ما ــ إنعام فرمود!]

ربّ العالمین، یعنی: مالک و صاحب إختیار جهانها است! [و جهانها؛ گروه إجتماعات از همهٔ مخلوق ــ از جماد و حیوان ــ است]

امّا حیوانات: خداوندگار، آنها را در [یدِ] توان و قدرتش زیر و زبر میکند! و از روزیش بآنها میخوراند! و در کنف حمایتش نگهدار! و بر آنها محیط است! و برأساسِ مصلحتش همه را تدبیر میکند!.

و امّا جمادات: هم او است که؛ با (دستِ) قدرتش آنها را نگه میدارد! و آنچه را که بهم پیوند و پیوستگی دارد، از سقوطشان جلوگیر است. و آنچه که؛ در حال إنهدام و سقوط است، مانع از إتّصال و پیوند آنست!. آسمانرا حافظ و نگهدار است، که بر زمین،

واقع نشود! ــ مگر باذن و إجازهٔ او ــ و زمین را حافظ و نگهدار است، که فرو نرود! [جز بفرمان و أمر او]. براستی که؛ او، به بندگانش، حقیقةً؛ رأفت و رحمت دارد!

فرمود:

و [ربّ العالمین]، مالک و خالق و روزی‌رسان آنها است ــ از آنجا که میدانند! و از آنجا که نمیدانند! ــ

پس؛ روزی، معلوم و تقسیم شده است. فرزند آدم، بهر روش و آئین که میخواهد در دنیا رفتار نماید ــ در هر حال و موقعیّتی که هست ــ روزی، باو میرسد! تقویِ تقوی‌دار، زیادش نمیکند! و تبهکاریِ (فاسق و) فاجر، بکاهش و نقصانش نمی‌آلاید. بین بنی‌آدم و روزیش، پرده‌ای است! که؛ روزی، طالب و جویای او است! تا آنجا که اگر؛ أحدی از شما، در طلب روزیش درنگی نماید، روزیش در جستجوی او است! همچنانکه؛ مرگ‌ومیر، بجستجوی وی است!.

أمیرالمؤمنین، افزود که: آنگاه خدایتعالی! بآنان فرمود:

بگوئید؛ حمد و ثناء، برای خدا است! بر آنچیزی که بدانوسیله، بر ما إنعام فرمود. و بدانوسیله؛ ما را از خیر و عنایتی، قبل از تکوُّن ما ــ که در کتب و نوشته‌های أوّل است ــ یادآوری فرمود.

در این، فرض و إیجابی است بر [محمّد و آل محمّد]، بنابر آنچه که پروردگار، آنوجود محترم و دودمانش را (نسبت بدیگران،) فضیلت و برتری داد! و بر شیعیانشان، فرض و واجب است که؛ بآنچه آنانرا فضیلت و برتری داد، سپاسگزار او باشند!. و آن، بدینجهت است که؛ رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله فرمود:

زمانیکه؛ خدا، موسی بن عمران (پیامبرش) را برانگیخت! و رازدار، إنتخابش نمود! و دریا را شکافت و بنی‌إسرائیل را با آن نجات داد! و باو، تورات و ألواح، عطا کرد! (او) منزلت و مقام خود را نزد پروردگار عزّوجلّ! خویش دید، إظهار نمود:

پروردگارا: تحقیقاً؛ مرا بکرامتی مشرّف گردانیدی که ــ پیش از من ــ هیچ‌کس را بآنمقام، نرساندی!.

خدای عزّوجلّ! فرمود: ای موسی! آیا؛ ندانستی که؛ [محمّد]، نزد من، از تمام فرشتگانم و همهٔ آفریدگانم بالاتر و برتر است!؟

موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ [محمّد]، پیش تو، بالاتر و برتر از همهٔ آفریدگان تو است، آیا؛ در [آلِ] پیامبران، نزد تو، شریفتر و گرامی‌تر از آل من، وجود دارد؟

خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که برتری و فضل [آل‌محمّد] بر همهٔ آل پیرامبران، مانند فضل محمّد است بر جمیع فرستادگان!؟

(موسی) گفت: پروردگارا! پس؛ اگر فضل [آل‌محمّد]، پیش تو اینچنین است، آیا در أصحاب أنبیاء ــ نزد تو ــ شریفتر و گرامی‌تر از صحابهٔ من وجود دارد؟

خدا فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری أصحاب [محمّد] بر تمام أصحاب فرستادگان، مانند فضل و برتریِ [آل‌محمّد] است بر همهٔ آل‌پیامبران! و مانند فضل و برتریِ [محمّد] است بر جمیع فرستادگان!؟

موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ محمّد و آل او و أصحابش، چنان است که توصیف فرمودی! پس آیا؛ در أمّت پیامبران ــ پیش تو ــ برتر و بالاتر از أمّت من وجود دارد؟ (و حال آنکه؛) ابر آسمانرا بر آن داشتی که بر أمّت من، سایه افکند! و [منّ و سلوی] بر آنان نازل فرمودی! و برایشان دریا را شکافتی!؟

خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری أمّت (محمّد) بر تمام أمّتها، مانند فضل و برتری من است بر همهٔ آفریدگانم!

موسی گفت: پروردگارا! ای کاش! آنها را میدیدم!

در اینهنگام، خدای عزّوجلّ! باو وحی (و إلهام) کرد: ای موسی! یقیناً؛ تو، آنها را هرگز نخواهی دید! الآن وقت ظهورشان نیست. امّا؛ [در بهشت] در آینده، آنها را می‌بینی! ــ در بهشت عَدْن و فردوس برین! ــ به پیشگاه محمّداند!. در نعیمِ آن، بگردش و تفرّج گوناگون میپردازند! و در خیر و برکاتش مباهات و إفتخار میکنند!. آیا؛ دوست داری که؛ سخن و کلام آنها را بگوشت برسانم!؟

گفت: آری! پروردگارا!

فرمود: روبرویم بایست! و آستین خویش بالا زن! مانند ایستادن بندهٔ دلیلِ خوار! مقابل سیّدِ جلیلِ صاحب إختیار!.

موسی، چنین کرد.

آنگاه؛ پروردگار عزّوجلّ ما! ندا در داد: ای أمّت محمّد!

ناگاه، تمامشان باو جواب دادند:

«لبیّک! اللّهمّ لبیّک! لاشریک لک لبیّک! إنّ الحمد و النّعمة والملک لک لاشریک لک لبیّک!»

و آنها در صلب پدران و رحم مادرانشان بودند.

إمام فرمود: پس؛ خدایتعالی! إجابت آنانرا [شعار حج] قرار داد.

آنگاه؛ پروردگار عزّوجلّ ما! ندا کرد:

ای أمّت محمّد! یقین بدانید، قضا (وقَدَرِ) من بر شما، چنین است که؛ رحمتم بر غضبم پیش افتاده است! و گذشتم بر عِقابم!. پس؛ حقیقةً! قبل از اینکه مرا بخوانید، دعای شما را پذیرفتم! و قبل از اینکه از من بخواهید، بشما عطا کردم! از شما، کسیکه با شهادتِ [لاإله إلاّ الله وحده لاشریک له و أنّ محمّداً عبده و رسوله] بدیدار من آید، و حال آنکه؛ در أقوال و گفتارش صادق، و در أفعال و کردارش، مُحق باشد! و گواهی دهد که؛ علیّ بن أبیطالب، برادر و وصیّ بعد از وی است و ولیّ او است، ــ بطاعت و پیرویش ملتزم باشد، همچون پیروی و طاعت محمّد! ــ و گواهی دهد که؛ أولیائش [که برگزیدگان و أخیار و پاکان روزگارند!] بعجایب آیات حق، ملبّس‌اند! و دلائل حجج إلٰهی‌اند! و بعد از خدا و پیامبرش، أولیاء پروردگاراند، او را وارد بهشتم میسازم. اگر چه؛ گناهانش مثل کف دریا باشد!.

فرمود: زمانیکه؛ پیامبر ما ــ محمّد صلّی الله علیه وآله ــ برانگیخته شد، خدایتعالی! گفت:

[ای محمّد! و آنگاه که أمّتت را ندا باین کرامت دادیم، بجانب طور نبودی!

ولیکن؛ رحمتی از پروردگار تو است!]

سپس؛ خدای عزّوجلّ! بمحمّد صلّی الله علیه وآله فرمود:

بگو: اَلْحَمْدُللّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ، بر آنچه که مرا از این فضیلت، بآن، ویژگی بخشید!.

و بأمّتش فرمود:

و شما بگوئید: الحمدلله ربّ العالمین، بر آنچه که ما را از این فضیلت، بآن ویژگی بخشید!.

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دربارهٔ «الرّحمن الرّحیم»

إمام علیه‌السّلام فرمود:

[رحمن]، همان کسی است که؛ بروزیِ بندگانش شدیداً متمایل است! و موادّ روزیِ خود را از آنان نَبُرَد، اگرچه فرمانش نَبَرَند!

بأفراد با إیمان، در کاهِش بندگی و طاعتشان [رحیم] است. و بأفراد کافر کیش و ناسپاس! ــ که خواستار کمک و همراهی‌اند، با رفق و مدارا! بآنان ــ [رحیم] است.

أمیرالمؤمنین فرمود:

[رحمن]، همان کسی است که؛ بروزیِ بندگانش شدیداً متمایل است!.

فرمود: و از رحمتِ او است! که چون؛ نیروی بلند شدن و غذا خوردن از کودک، گرفته است! بجای آن، تاب‌وتوان بمادرش داد! و او را بکودک (خویش) دلسوز و مهربان آفرید! تا بتربیت و پرستاریش قیام کند. و چنانچه؛ (دستِ روزگار)، مادری از مادران را سنگدل و بی‌عاطفه پرورید! تربیت و پرستاریِ طفلِ (عاجز) را بدیگر مؤمنین، واجب گردانید.

و از آنجا که؛ نیروی تربیت و قیام بمصالح فرزند، از (شالودهٔ وجودِ) برخی از حیوانات، گرفته شده، آن تاب و توان را در أولاد و فرزندشان جایگزین نمود! که در زادروزش بپاخیزد! و بدنبال روزیِ مقدّرش براه افتد!.

إمام علیه‌السّلام فرمود: و تفسیر [الرّحمن]، اینست:

[الرّحمن] که قول خدا است، مشتقّ از رَحِم است[1]. شنیدم رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله میفرماید: خدای عزّ و جلّ! فرمود:

من، [رحمن]ام، و آن، [رَحِم] است. برایش إسمی از إسمم مشتق نمودم، کسیکه با آن، رابطه برقرار کرد، (من) با او، رابطه برقرار کردم! و کسیکه از او جدا شد، از او جدا شدم!.

---

۱ ــ یا مشتقّ از رحمة است.

آنگاه؛ علی علیه‌السّلام فرمود: آیا میدانی این [رَحِم] چیست؟ ــ که هر کـه بـا آن، رابطه برقرار نمود، (خدایِ) رحمن، با او، رابطه بـرقرار نـمود! و هر کـه از آن، بـریـد! (خدایِ) رحمن، از او برید!؟ ــ

گفته شد: یا أمیرالمؤمنین! هر قومی را باین وادار نمود که؛ خویشان و أقوامشانرا إکرام و إحترام کنند! و صلهٔ رَحِم بجای آورند!

بآنها فرمود: آیا؛ بر این وامیدارد که؛ با أرحامِ کافرشان صلهٔ رحم کـنند!؟ و کسی را بعظمت شناسند که خدا، کوچکش شمرده!؟ و حـال آنکه؛ إحتقـار و کـوچک شمردنِ کفّار را بر او واجب کرده است!؟.

گفتند: نه، ولی؛ آنها را به صلهٔ أرحام مؤمنشان وادار نموده است.

افزود، که؛ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فـرمود: آیـا؛ بـرای إتّصالشان بپدر و مـادر خویش، حقوق أرحام و خویشانشان را واجب ساخت؟

(مخاطب، إظهار نمود:) گفتم: آری، ای برادر رسولخدا.

فرمود: در اینصورت، آنها ــ فقط ــ حقوق پـدران و مـادران را دربـارهٔ آنـان، برآورده میسازند!.

گفتم: آری! ای برادر رسولخدا.

فرمود: پدر و مادرشان ــ فقط ــ آنها را در دنـیا، غذا مـیدهند و از نـاملایمات و مصائبش نگه میدارند! و آن، نعمتی است نابودشونده! و ناملایمی است که ازبین مـیرود! در صورتیکه؛ رسول پروردگارشان، بنعمت دائمی ــ که ازبین نرود ــ سوقشان داد! و از ناملایمی نگهدارشان بود که فناناپذیر و أبدی است!.

بنابراین؛ کدامیک از این دو نعمت، عظیم‌تر است؟

گفتم: نعمت رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله، أجلّ و أعظم و بزرگتر است!

فرمود: پس چگونه جایز باشد که؛ بر أدای حقّ کسی وادار نماید که؛ خـدا، حقّش را کوچک شمرده! و بر أدای حقّ کسی وادار نکند که؛ خدا، حقّش را ببزرگی یـاد کـرده است!؟

گفتم: آن، جایز نیست.

فرمود: پس؛ در اینصورت، حقّ رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله، عظیمتر از حقّ پدر و مادر است! و حقّ رَحِم پیامبر ــ نیز ــ بالاتر و عظیمتر از حقّ رَحِم والدین است. بنابراین؛ رَحِم رسولخدا صلّی الله علیه وآله، بصله و إتّصال، سزاوارتر است و جرم و گناهِ) قطعش، عظیم‌تر!.

پس؛ وای! و صد وای!! بر کسیکه؛ در رسولخدا [قطع رَحِم] کند!. و وای! و صد وای! بر کسیکه؛ حرمتش را تعظیم و تکریم نکند!. آیا ندانستی؛ حرمت رَحِم رسولخدا (ص)، حرمت رسولخدا (ص) است! و حُرمَت رسولخدا (ص)، حرمت خدا است!؟ و البتّه! حقّ خدا، از هر منعم غیر او، عظیم‌تر است!. و یقین بدان! هر مُنعِم ــ جز او ــ تنها از این حیث، إنعام کرده که؛ پروردگارش برای آن، مقدّرِ او ساخته! و او را بدان توفیق داده است!.

آیا ندانستی؛ خدا بموسی بن عمران، چه گفت؟

گفتم: پدر و مادرم فدای شما! باو چه فرمود؟

إظهار داشت که؛ خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا بکُنه این مطلب، پی میبری؟ که رحمت من، ترا تا چه حدّی فرا گرفته؟

موسی گفت: تو، از پدر و مادرم بمن مهربانتری!

خدا فرمود: ای موسی! و حقیقت، جز این نیست که؛ بخاطر فضل رحمتِ من، مادرت بتو رَحْم آوَرْد! بنابراین؛ منم که او را برِفق و مدارایش ــ بر تو ــ واداشتم! و قلب او را پاک و پاکیزه نمودم! تا خواب شیرین خویش را برای تربیت و پرورشت رها کند! و اگر؛ با او چنین کاری نمیکردم، با دیگر زنان، یکسان بود.

ای موسی! آیا بکُنه این مطلب، پی میبری که؛ بنده‌ای از بندگانِ مؤمنم برایش خطا و گناهانی است، که بآخرین کرانه‌های آسمان رسد! آنها را برایش میآمرزم و باکی ندارم!

(موسی) گفت: پروردگارا! چگونه باکی نداری!؟

فرمود: برای خصلتِ شریفی که در بندهٔ من است، و من آنرا دوست دارم. و او

آنست که؛ برادران فقیرِ مؤمنش را دوست دارد! و بآنان سر میزند! و خودش را با آنها، یکی میداند! و بر آنان تکبّر نمیکند. هرگاه؛ چنین فعلی از او سر زد، گناهان او را برایش میآمرزم و باکی ندارم!.

ای موسی! یقین بدان! که فخر (و عظمت)، ردای من است! و کبریاء و بزرگی، روپوش من! پس؛ هر که؛ در چیزی که باین دو مربوط است، با من، نزاع (و جدال) کند، بآتش خود، عذابش کنم!.

ای موسی! یقین بدان، از بزرگداشتِ جلالِ من اینست: بندهٔ من ــ که از حُطام دنیا، بهره‌ورش ساخته‌ام ــ به بنده‌ای از بندگانِ مؤمنم [که در دنیا، دست او را کوتاه کرده‌ام،] إکرام و إحترام کند. پس اگر؛ بزرگی و نخوت، بر او إبراز نمود، تحقیقاً؛ بزرگی و عظمتِ جلال مرا، سبک شمرده! و توهین کرده است!.

سپس؛ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

البتّه؛ رَحِمی که؛ بنا بفرمایش خود ــ أنا الرّحمن ــ از رحمت خود، مشتق نموده، همان [رَحِم محمّد (ص)] است. و یقین بدان! از إجلال و تعظیم خدا، إجلال و تعظیم محمّد (ص) است. و البتّه؛ از إجلال و تعظیم محمّد (ص)، إجلال و تعظیم رَحِم محمّد (ص) است. و براستی! هر مرد و زنِ مؤمن، از شیعیان ما ــ هم او ــ از رَحِم محمّد (ص) است. و یقین بدان! که إجلال و تعظیم آنها، از إجلال و تعظیم محمّد (ص) است. پس؛ وای! بر کسیکه؛ اندکی از حرمت محمّد (ص) را سبک شمارد! و خوشا بر أحوال کسیکه؛ حرمتش را تعظیم کند! و بزرگش بداند! و رَحِمش را إکرام و إحترام کند! و صلهٔ رَحِم بجای آوَرَد!.

دربارهٔ «**الرّحیم**».

إمام علیه السّلام فرمود:

و أمّا؛ [الرّحیم]، معنایش اینست که: او به بندگانِ مؤمنش رحیم است. و از رحمت او است که صد رحمت آفرید!. از آن، رحمتِ واحدی در خلایق و همهٔ آفریدگان، قرار داد. و بآن، مردم بیکدیگر، رحیم و دلسوزند! و مادر، بفرزندش مهربان!. و (از

اینرو) مادران (در عالمِ) حیوانات، بر أولادشان گرایش و عطوفت دارند!. پس؛ آنگاه که روز رستاخیز، فرا رسد [رحمتِ واحد] را به نودونُه بخش دیگر، بیفزاید! و با آن، بـأمّت (جلیلِ) محمّد (ص) رحمت آوَرَد! آنگاه؛ دربارهٔ کسانی از أهل این ملّت ــ کـه بـرایشان خواهان شفاعت‌اند ــ شفیعشان گرداند. تا اینکه؛ فردی پیش مؤمنِ شیعه میآید و میگوید: شفاعتم کن!

و (او) گوید: چه حقّی بر من داری؟

میگوید: روزی، ترا آب دادم.

ــ آنچه رخ داده، بیادش آوَرَد ــ

پس؛ شفاعتش کند، و شفاعتش در او قبول افتد.

و دیگری میآید و میگوید: براستی؛ بر تو حقّی دارم! پس؛ شفاعتم کن!

میگوید: و حق تو، بر من چیست؟

جواب میدهد: ساعتی در روز گرم، بسایهٔ دیوارم پناهنده شدی!

پس؛ شفاعتش کند، و شفاعت دربارهٔ او، قبول افتد. و دائماً؛ شفـاعت کـند! حتّی شفاعتِ او، دربارهٔ آشنایان و همنشینان و همسایگانش پذیرفته شود.

و یقیناً؛ مؤمن، نزد خدا، از آنچه گمان ببرید، گرامی‌تر است!.

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دربارهٔ «مالِکِ یَوْمِ الدّینِ»

إمام علیه السّلام فرمود:

(خدا) بر إقامهٔ روز جزا ــ که همان روز حساب است ــ قادر و توانا است. قادر است که آنرا از زمان وقوعش جلو بیندازد! و از أوقاتِ بُروزش بتأخیر افکند!

او، در روز جزا ــ نیز ــ مالک است. از اینرو؛ بحق، داوری کند. کسیکه؛ دامنِ خویش بجور و ستم، آلوده است! در آنروز، مالکِ هیچ حکم و داوری نیست! [همانگونه که در دنیا، کسیکه صاحب إختیار و مالکِ أحکام است ستم کند!.]

فرمود: و أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام إضافه نمود که؛ آن، روز حساب است.

و فرمود که: شنیدم رسولخدا (ص) میفرماید:

آیا؛ شما را به زیرکترینِ زیرکها! و أحمق‌ترین أحمقها! خبر ندهم؟

گفتند: آری! یا رسول الله!

فرمود: زیرکترین زیرکها، کسی است که؛ نَفْسش را محاسبه کند! و برای آنچه بعد از مرگ است، عمل نماید. و أحمقترین أحمقها کسی است که؛ پیروِ هوای نفسش باشد! و آرزوهای پوچ از خدا بخواهد!.

در اینهنگام، مردی گفت: یا أمیرالمؤمنین! و إنسان، نَفْسش را چطور محاسبه کند؟

فرمود: هرگاه؛ (برایش) بامْدادی! سپس شامگاه، فرا رسد، به نَفْس خویش مراجعه کند و بگوید:

ای نفس! براستی؛ این روز، بر تو سپری شد. هرگز بسوی تو برنمیگردد! و خدایتعالی! درباره‌اش ترا بازخواست نماید که؛ در چه فانی‌اش کردی؟ در آن، چه عملی انجام دادی؟ آیا خدا را بیاد آوردی؟ یا او را ستودی؟ آیا؛ حوائج مؤمنی را برآوردی؟ آیا؛ گرفتاری و بلا را از او برطرف ساختی؟ آیا؛ هنگامیکه؛ از تو غایب بود، آبروی او را ــ

در أهل و أولادش ــ نگهداشتی؟ آیا؛ بعد از مرگ، إحترام او را در أخلافش رعایت کردی؟ آیا، از غیبتِ برادر مؤمنی [بفضل و برتریِ مقامت] صرفنظر کردی؟ آیا؛ مسلمانی را کمک کردی؟ در آن چه کردی؟

و آنچه در کمونِ وجود او است، بیاد آوَرَد.

پس؛ اگر بیادش آید که از او، خیری سر زده، بحمد و ستایش خدای عزّ و جلّ! پردازد و بتوفیقش، او را ببزرگی یاد کند!. و هرگاه نافرمانی و عصیان یا تقصیری بیاد آورد، ذات أقدس إلّهی را ــ بترک تکرارش ــ إستغفار کند! و با طرق زیر، از نَفْس خویش، آنرا بزداید:

[بتجدید صلوات بر محمّد و آل پاک و طاهر او!. و پیشنهاد بیعت أمیر المؤمنین صلوات‌الله علیه، بر نَفْس خویش! و پذیرفتنش برای آن!. و تکرار لعن مبغضین و بدخواهان و دشمنان او و بازدارندگان از حقوقش!]

پس؛ هرگاه چنین فعلی از او سر زد، خدای عزّ و جلّ! گفت: با موالات و دوستیت با أولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمنی‌ات با دشمنانم، در چیزی از گناهان، با تو مناقشه نکنم!.

*

دربارهٔ «إیّاکَ نَعْبُدُ و إیّاکَ نَسْتَعینُ»

إمام علیه‌السّلام، إظهار نمود که؛ در «إیّـاک نـعبد و إیّـاک نستعین» خـدایتعالی! فرمود: ای آفریدگان! ــ که در نعمت سرشار (من)، غوطه‌ورید! ــ بگوئید:

[تنها، ترا میپرستیم!] ای خدائیکه؛ نعمتِ فراوان و رحمتِ گـوناگون بـما ارزانـی داشته‌ای! با ذلّت و کُرنش و فروتنی! بدون ریا و شهـرت و جـاه! ــ خـالصانه! ــ تـرا فرمانبرداریم!. [و تنها، از تو، یاری می‌طلبیم!] بر طاعت و بندگیت ــ آنچنانکه فـرمودی ــ از تو کمک میخواهیم. و از دنیای خود، آنچه از او نَهْیَش کردی، حذر کنیم! و تـقوی، پیشهٔ خود سازیم. و از شیطان [کـه از درگـاه مـقدّست دور است!] و از جـنّ و إنس گمراه‌کنندهٔ سرکش! و از ستمگران آزارپیشه! بدامن عصمتت چنگ زنیم!.

فرمود: و از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام، از بـزرگْ شقـاوت و بـدبختی! سؤال شد. فرمود:

مردی که؛ دنیا را بخاطر دنیا، رها نمود! دنیا را از دست داد و زیانکار آخـرت شد. و مردی که با ریاء مردم، بندگی نمود! و کوشید! و روزه گرفت!. او، همان کسی است کـه از لذّات دنیا، محروم گردید! و رنج و زحمتی گریبانگیرش شد! که هرگاه؛ خـالصانه بـاو روی مینمود، سزاوار (پاداش و) ثوابش بود. پس؛ وارد آخرت شد در حـالیکه؛ بگمانش از او ــ واقعاً! ــ عملی آنچنان سر زده، که با آن، میزانِ عملش را سنگین و وزین میکند! ولی؛ آنرا [هباءً منثوراً] مییابد!.

گفته شد: از مردم، چه کسی پشیمانی و حسرتش از همه زیادتر است!؟

فرمود: آنکه؛ مالش را در میزانِ دیگری دید! و خدا، او را بآن، وارد آتش نـمود! و وارثش را بآن، داخل بهشت گردانید.

گفته شد: این، چگونه شود؟

فرمود: چنانکه برخی از برادران ما، داستان مردی را بیان نـمود، کـه؛ بـر او وارد

شد در حالیکه او، (مرکبش را) میراند. باو گفت:

فلانی! دربارهٔ صد هزار (پولی) که در این صندوق است، چه میگوئی؟

گفت: از آن، هرگز زکاتی ندادم! و هرگز صلهٔ رَحِمی از آن، بجا نیاوردم!

إضافه نمود، گفتم: پس بر چه (أصول،) آنرا گِردآوردی؟

گفت: بخاطر سختگیری پادشاه! و عائلهٔ فراوان! و ترس فقر و تهیدستی عائله! و بعلّت گرفتاری زمانه!.

گفت:آنگاه؛ از پیش او نرفت، تا قالب تهی کرد!.

بعد از آن علی علیه السّلام فرمود:

الحمدلله! که (خدا)، او را از دنیا خارج کرد، در حالیکه؛ پست و موهون و ملامتگر بود! ــ بباطلی که جمعش کرد! و حقّی که منعش کرد! ــ آنرا جمع و نگهداری کرد! و آنرا بست و بتحکیم درش پرداخت!. در آن، بیابان و سرزمینهای بی‌آب و علف! و گردابِ دریاها را پیمود!.

ای (بشرِ) واقف و آگاه! به نیرنگ و خدعه میردازد! ــ آنچنانکه رفیقت دیروز، پرداخت! ــ بیقین! روزِ رستاخیز، اندوه و پشیمانیِ فردی، از همه بیشتر است که؛ مالش را در میزان دیگری دید!. خدای عزّوجلّ! این را [بدارائی،] وارد بهشت کند! و آن را به [نداری]، وارد آتش!.

إمام صلوات الله علیه السّلام فرمود:

و روز قیامت، از این پشیمانتر، مردی است که ؛ مالی فراوان، با ترس و هراس! و زحمت زیاد و روی‌آور شدن خطرات! گِردآوری نمود، آنگاه مالش را در صدقات و خیرات و مبرّات، فانی کرد! و نیرو و جوانیش را در عبادات و قُرُبات از دست داد!. و او، با اینحال، برای علیّ‌بن‌أبیطالب علیه‌السّلام، فضیلت و حقّش را تشخیص ندهد! و برای او، موقعیّت و محلّش را در إسلام نشناسد! و فردی را که؛ یکدهم و یکصدم از فضائل او را دارا نیست، بالاتر و برتر از آنجناب بداند!. بر حجج و دلائل، آگاه میشود، امّا؛ روی آن، تأمّل نمیکند! بآیات و أخبار، علیه او، إحتجاج میشود! در عین حال، زیر بار نمیرود!

جز اینکه بگمراهیش إدامه دهد و سرسختی کند!. پس؛ آن، از هر پشیمانی و حسرت، عظیمتر است!، بروز قیامت درآید، و حال آنکه؛ صدقاتش ــ فِي الْمَثَل ــ همانندِ أفعی، مقابلش نمودار میشوند که او را نیش بزنند! و عبادات و صلواتش همانندِ فرشتگانِ موّکلِ آتش، در پی او باشند! تا بگونهٔ خاصّی او را بدوزخ افکنند!.

(در اینحال) میگوید: ای وای برمن! آیا از نمازگزاران نبودم!؟ آیا از زکات پردازان نبودم!؟. آیا نسبت بناموس و مال مردم، از پاکدامنان نبودم!؟ پس؛ چرا باین مصیبتِ عظمی گرفتار شدم!؟

باو گفته شود: ای بدبخت! آنچه عمل کردی، بتو سود نبخشید، و تحقیقاً؛ بزرگترین فرائض و واجبات را ــ بعد از توحیدِ خدایتعالی! و إیمان بنبوّت محمّد [رسول الله] (ص) ــ ضایع کردی!. از معرفت حقّ علی [ولیّ الله] آنچه؛ لازم و ضروری بود، از بین بردی!. بإمامت و پیشوائی دشمن خدا [که خدا، بر تو حرام نمود] إقدام کردی و ملتزم شدی!. و اگر؛ بجای این رفتار و أعمالت، طاعت و عبادتِ روزگار ــ از آغاز تا فرجامش ــ برای تو بود! و بجای صدقات و خیراتت، تمام أموال دنیا را صدقه میدادی! [بلکه؛ بگنجایش زمین، طلا إنفاق میکردی!] تماماً؛ جز اینکه از رحمت خدا، ترا دور سازد، چیز دیگری نبود! و جز اینکه؛ ترا بخشمِ خدا، نزدیک کند، أثری نِی!.

إمام حسن (عسکری) علیه السّلام فرمود: أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام، از قول رسولخدا (ص) إظهار داشت که خدایتعالی! فرمود:

بگوئید: إیّاک نستعین.

(یعنی:) بر طاعت و بندگی‌ات (تنها از تو کمک میخواهیم!) و در کنار زدن حیله و شرّ دشمنانت (ای خدا! تنها، از تو کمک میجوئیم!) و آنچه بفرمائی! أمر، أمر تو است!.

و آنحضرت (ص)، از جبرئیل، از طرف خدای عزّوجلّ! فرمود:

ای بندگان من! تمام شما، گمراهید! جز کسی که هدایتش کردم. پس؛ از من، راهنمائی و هدایت، درخواست کنید، تا شما را هدایت کنم!. و تمام شما، فقیرید! جز کسی که بی‌نیازش کردم. پس؛ از من، بی نیازی و غِنا، درخواست کنید، تا روزی و

رزقتان دهم. و تمام شما، گنهکارید! جز آنکه آمرزش و گذشتم را نصیبش کردم، پس؛ از من،مغفرت و آمرزش بخواهید! تا شما را بیامرزم. و هر که بداند که من، بآمرزش و مغفرت، دارای توان و قدرتم! و او، بتوان و قدرتم مغفرت و آمرزش بخواهد، او را میآمرزم و باکی ندارم!.

و اگر براستی! أوّل و آخر شما و زنده و مردهٔ شما، (خلاصه،) از شما، هیچ‌تر و خشکی نمانَد، جز اینکه؛ برپاک و نظیف کردنِ دل بنده‌ای از بندگانم إجتماع کنند، در مُلک و سلطنتم باندازهٔ پَرِ مگسی نیفزایند!. و اگر براستی! أوّل و آخر شما و زنده و مردهٔ شما، (خلاصه،) از شما، هیچ‌تر و خشکی نمانَد، جز اینکه؛ بر آلوده و بدبخت کردنِ دل بنده‌ای از بندگانم إجتماع کنند، از مُلک و سلطنتم باندازهٔ پَرِ مگسی نکاهند!. و اگر براستی! أوّل و آخر شما و زنده و مردهٔ شما، (خلاصه،) از شما، هیچ‌تروخشکی نمانَد، جز اینکه؛ إجتماع کنندو هر یک از آنها، آنچه بخواهد و بذهنش برسد، تمنّا و آرزو کند، باو عطا کنم! آن، در ملک و سلطنتم نمودی ندارد!، همچنانکه اگر؛یکی از شما، برلب دریا گذر کند، و در آن، سوزنی فرو بَرَد! آنگاه؛ بیرون آوَرَد. و این، بدانجهت است که؛ من جواد و بخشنده‌ام! با عزّت و مجدم! بی‌نیاز و با محبّتم!. عطایم کلامی است و عذابم کلامی!. پس؛ آنگاه که چیزی إراده نمودم، جز این نیست که؛ باو میگویم: باشد! بلادرنگ! میباشد.

ای بندگان من! برترین و بزرگترین بندگی و طاعات را بجا آورید! تا اینکه؛ بتسامح و مدارا، با شما رفتار کنم ــ گر چه در ماسوای آن، کوتاه آمدید! ــ و بزرگترین و زشت‌ترین معاصی را رها کنید! تا در إرتکاب گناهانِ ماعَدای آن، با شما مناقشه نکنم! البتّه؛ بزرگترین طاعات و بندگی، توحید من! و تصدیق پیامبر من! و تسلیم بوصیّ او است، و آن، علیّ بن‌أبیطالب و پیشوایان پاکِ نسل او، صلوات‌الله علیهم است. و البتّه؛ بزرگترین معاصی، نزد من، کفرو ناسپاسی بمن! و پیامبر من! و جدائی و مخالفتِ ولیّ محمّد است! ــ یعنی: علیّ بن أبیطالب و أولیاء بعد از او ــ

پس اگر خواستید در [منظر أعلی!] و بالاترین شرف، نزد من باشید! نبایستی؛

هیچیک از بندگان من، نزد شما، از محمّد و بعدش علی ــ برادر او ــ آنگاه؛ فرزندانشان [که بکار و اُمور بندگانم قائم‌اند!] ممتازتر و برتر باشد. براستی؛ هر که عقیده‌اش چنین باشد، او را از شریفترین پادشاهان بهشتم قرار دهم.

و بدانید که؛ مبغوضترین آفریده، برای من، کسی است که؛ بمن تمثّل و همانندی إبراز کند! و مدّعی ربوبیّتم شود! و بعد از او، مبغوضترینشان برای من، کسی استکه؛ همانندی و تمثّل بمحمّد، إظهار نماید! و با نبوّتش، نزاع و درگیری داشته باشد! و إدّعای نبوّت کند!. و بعد از او، مبغوضترینشان برای من، کسی است که؛ تمثّل و همانندی بجانشین محمّد، نشان دهد! و با شرف و بزرگواری و مقام او، نزاع و جدال کند! و جانشینی و مقام او را مدّعی گردد!. و بعد از اینها ــ که متعرّض سخط من‌اند! و مدّعی‌اند آنچه را که مدّعی‌اند! ــ مبغوضترینشان برای من، کسانی‌اند که؛ مددکار و معاون آنها محسوبند!. و مبغوضترین آفریده، برای من، بعد از اینها، کسانی‌اند که؛ برفتار و کردار آنها راضی‌اند؛ گرچه مددکارشان نباشند.

و همچنین؛ محبوبترین آفریده، برای من، أفراد پایدار و قائمین بحقّ من‌اند. و برتر و أفضلشان نزد من، و گرامیترینشان برمن،[محمّد]، سرور مخلوقات است. و گرامیترین و أفضلشان برمن، پس از وی، برادرِ (محمّد) مصطفی ــ علیّ مرتضی ــ است. آنگاه؛ بعد از او، از أفراد پایدار و قائمین بعدل و داد [از إمامانِ حقّ و حقیقت]اند. و أفضل مردم، بعد از آنها، کسانی‌اند که؛ آنها را بر حقّ مسلّمشان، یاری و مدد کردند. و بعد از آنها، محبوبترین آفریده ــ نزد من ــ کسی است که؛ بآنها محبّت وَرُزد و بدشمنانشان بغض و عداوات! [اگر چه؛ یاری و مدد إمامان، برایش إمکان نداشته باشد!].

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دربارهٔ «إهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ»

إمام علیه‌السّلام فرمود: در [إهدنا الصّراط المستقیم] میگوئیم:

برما، توفیقت را إدامه بده! آنچنان که، در روزگار پیشینمان، ترا إطاعت کردیم! تا همچنان، بروزگار آیندهٔ خود، ترا إطاعت کنیم!.

و [صراط مستقیم]، خود، دو صراط است: راهی در دنیا، و راهی در آخرت. و أمّا؛ راه مستقیم دنیا؛ همان کوتاهی از غلوّ[1] و از بین بردن تقصیر است! و (شخص،) آنچنان پایداری و إستقامت وَرْزد که؛ بچیزی از باطل، گرایش پیدا نکند. و راه دیگر؛ راه مؤمنین به بهشت است! که خود، (راهی است) مستقیم ــ از بهشت بآتش و غیر آتش عدول نکنند ــ جز راه بهشت (راه دیگری نپویند)!.

و إمام صادق علیه‌السّلام، در [إهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ] فرمود:

میگوئیم: ما را بصراط مستقیم، إرشاد فرما! یعنی؛ به لزوم و پیوستگی راهی که؛ بدوستی و حبّ تو، منجر شود! و به (سرای جاودان) بهشت و (رضوانت) برساند! و مانع پیروی هوی و هوس ماگردد! [که اگر پیروی کنیم، پوچ و نابود شویم!] و مانع از إتّخاذ آراء (شخصی) ما گردد! [که اگر إتّخاذ کنیم، بهلاکت رسیم!]

آنگاه؛ فرمود: البتّه! هر که؛ پیرو هوایش شد! و برأی خویش، با دیدهٔ إعجاب نگریست! همانند مردی است که؛ شنیدم [مردم پست!] او را ببزرگی یاد میکنند و وصفش مینمایند!. مایل دیدار او شدم، بنحویکه مرا نشناسد، تا مقدار و منزلتش را ببینم. باین

---

۱ ــ غلوّ، در جائی است که؛ إنسان، از حدّ معیّن خودش تجاوز کند!

مثلاً: چیزی بگوید و إظهار کند که از ناحیهٔ معصومین ترسیده باشد. چنانکه؛ دربارهٔ غالیان، إمام باقر علیه السّلام فرمود:

«گروهی‌اند که؛ در بارهٔ ما، چیزی قائل‌اند که ما، راجع بخودمان قائل نیستیم! پس؛ آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم!» کافی، جلد ۲ صفحه ۷۵ و زمینهٔ تفسیر قرآن، صفحه ۶۹.

حساب، او را در موضع و محلّی دیدم که گروهی از مردمِ پَست! (همچنان) بگردش حلقه زده‌اند. پنهان و مخفی از آنها ایستادم. باو، و ایشان ــ با پوشش نقاب ــ نگاه میکردم. همواره با مکر و حیله با آنها رفتار مینمود! تا اینکه؛ راهی مخالف راه دیگران، پیش گرفت! و از آنان، جدا شد و براه قبلی برنگشت. و عامّهٔ مردم، بدنبال حوائج خود پراکنده شدند. و من، درپی‌اش راه افتادم. چیزی نگذشت که بنانوائی، گذر نمود و غافلگیرش کرد! و از دکّانش دو قرص نان، بدزدی برداشت!. از او، درشگفت آمدم! سپس با خود گفتم؛ شاید با همدیگر، حساب و معامله‌ای دارند. آنگاه؛ بعد از این جریان، به صاحب اناری گذر نمود، و پیوسته مراقب بود، تا غافلگیرش کرد! و از پیش او، باندازهٔ حاجتش بدزدی برداشت! سپس؛ دائماً! او را دنبال کردم، تا به مریضی گذر نمود، و دو قرص نان و دو انار را پیش او نهاد و رفت، و دنبالش کردم. تا اینکه؛ در بقعه و مکانی از صحرا مستقر شد. باو گفتم: ای بندهٔ خدا! حقیقت اینست که؛ تعریف و خوبیِ ترا شنیدم و دیدارِ ترا مایل شدم! نتیجةً؛ ترا ملاقات کردم. امّا؛ از تو چیزی مشاهده کردم که؛ فکر و ذهنم را مشغول ساخت. آنرا از تو میپرسم تا خاطرم آسوده شود.

گفت چیست؟

گفتم که؛ دیدم بنانوائی، گذر نمودی! و از او، دو قرص نان دزدیدی! آنگاه بصاحب اناری مرور کردی، و از او، دو انار دزدیدی!.

إمام فرمود که؛ او ــ قبل از هر چیز ــ بمن گفت: تو کیستی؟

باو گفتم: مردی از أولاد آدم ــ از اُمّت محمّد (ص) ــ

بمن گفت: از چه کسانی؟

گفتم: مردی از أهل بیت رسولخدا (ص).

گفت: شَهرت کجا است؟

گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو، جعفربن محمّدبن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبیطالب، هستی!؟

گفتم: آری!

گفت: با جهل و نادانی‌ات بچیزی که بآن مشرّف شدی! و اینکه علم و دانش جدّ و پدرت را رها کردی، شرفِ جدّ و تبار تو، برایت بی‌فایده است! چون؛ نبایستی، آنچه را که حمد و ثنای آن و ستایش فاعل آن، واجب است، منکر شوی!.

گفتم: آن چیست؟

گفت: قرآن ــ کتاب خدا ــ

گفتم: و آنچه از قرآن که باو جاهلم چیست!؟

گفت: فرمایش خدای عزّوجلّ «مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا وَمَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰيُجْزىٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا»[1]

همانا من؛ وقتیکه دو قرص نان، دزدیدم، دو [سیّئه] بود. و زمانیکه؛ دو انار دزدیدم، دو [سیّئه]. این (رویهم) چهار [سیّئه]. و چون، هر یک از آنها را صدقه دادم، چهل [حسنه] شد! و از چهل حسنه، در إزاء چهار سیّئه، چهار حسنه، کم کن! سی و شش حسنه، باقی ماند!.

گفتم: مادرت بعزایت بنشیند! تو، بکتاب خدا، جاهلی! آیا؛ گفتار خدا را نشنیدی که فرمود: «إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»[2]

یقیناً تو؛ وقتیکه دو قرص نان دزدیدی، دو سیّئه بود، و چون؛ دو انار دزدیدی دو سیّئه!. چون؛ بدون أمر صاحبشان بغیر صاحبشان دادی، جز این نیست که؛ چهار سیّئه بچهار سیّئه افزودی! و چهل حسنه بچهار سیّئه نیفزودی! پس؛ شروع کرد به نگاه کردن من! که رهایش کردم و برگشتم!.

إمام صادق علیه‌السّلام فرمود:

بمانند این تأویلِ زشتِ جاهلانهٔ دور از حریم حق، گمراه میشوند! و گمراه میکنند!، و این، تأویل (و توجیهِ) معاویه است ــ که آنچه لایق او است، بر او باد! ــ او، زمانیکه بقتل عمّار یا سر رحمة‌الله علیه، پرداخت! لرزه بر اندام گروه کثیری افتاد! و

---

۱ ــ أنعام، آیه ۱۶۰

۲ ــ مائده، آیه ۲۷

گفتند: رسولخدا (ص) فرمود:

«عمار را، گروه تجاوز کار میکشد!»

در این لحظه، [عمر و عاص]، بر معاویه وارد شد و گفت: ای أمیرالمؤمنین! مردم، بهیجان و إضطراب درآمده‌اند!.

گفت: برای چه!؟

گفت: بخاطر کشتن عمّار یاسر!. آیا چنین نیست که؛ واقعاً! رسولخدا (ص) فرمود: «عمّار را، گروه تجاوز کار میکشد!»

معاویه باو گفت: در سخنت کوتاه آمدی! آیا؛ ما او را کشتیم؟! جز این نیست که؛ علیّ‌بن أبیطالب ــ هنگامی که؛ او را بین سرنیزه‌های ما افکند ــ او را کشت!.

این مطلب، به (گوش) علی رسید، فرمود:

پس؛ در اینصورت، پیامبر خدا (ص) است که؛ حمزه را کشت!ــ هنگامی که او را بین سرنیزه‌های مشرکین افکند! ــ

آنگاه؛ إمام صادق علیه‌السّلام فرمود:

خوشا بحال کسانیکه؛ آنها چنانند که رسولخدا (ص) فرمود:

«این دانش را دادگران هر نسلی حامل‌اند، که؛ تحریف خودسران و غالیان! و إدّعای دروغ پوچگرایان! و تأویل جاهلان را از آن، دور سازند!.»

در این لحظه، مردی بآنجناب گفت:

یابن رسول‌الله! من، بواسطهٔ بدنم از یاری شما عاجزم! و جز بیزاری از دشمنان شما! و لعن آنها را مالک نیستم! پس؛ حالم چگونه است؟

إمام صادق علیه‌السّلام باو فرمود:

پدرم از پدرش از جدّش حدیث نمود که، رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله فرمود:

کسیکه؛ از یاری ما ــ أهل بیت ــ عاجز و ناتوان شد! و در نهان و خلوتهای خویش بلعن دشمنان ما پرداخت، صدای او را خدا، بجمیع فرشتگان ــ از زمین تا عرش إلّهی ــ رسانید! و هر زمان که؛ این مرد، دشمنان ما را لعن خاصّی نمود، او را (فرشتگان)، یاری و مساعدت کردند! و بلعن هر که مشغول است (آنان نیز) لعنش کردند!. آنگاه؛ به ثنای این (مرد إلّهی) پرداختند و گفتند:

بارإلٰها! بر این بندهٔ خود، صلوات (وسلام) بفرست! بنده‌ای که؛ آنچه در إمکانش بود (در راه تو) بخشید! و اگر بیش از آن، توانائی داشت، انجام میداد.

در اینهنگام؛ از جانب خدای عزّوجلّ! ندائی فرا رسد که:

حقیقةً؛ دعای شما را دوست داشتم! و ندایتانرا شنیدم! و بر روح وی ــ در روحها ــ صلوات (وسلام) فرستادم! و او را نزد خودم از أخیار و برگزیدگان و پاکیزگان قرار دادم!.

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

در بارهٔ «صِراطَ الَّذینَ أنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»

إمام علیه‌السّلام فرمود: [صِراطَ الَّذینَ أنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ] یعنی؛ بگوئید:

ما را براه کسانی هدایت فرما، که؛ بتوفیق دین و طاعتت بر آنان نعمت ارزانی داشتی!، و آنها کسانی‌اند که؛ خدا فرمود:

«و آنانکه؛ خدا و رسول (وی) را فرمان ببرند، هم آنها با کسانی‌اند که؛ خدا، بر آنان نعمت، ارزانی داشته! ــ از پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحین ــ و آنان [از حیث رفاقت] چه خوب (أفرادی)اند.»[1]

و این مطلب، عیناً از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام، بیان شده است. (آنجناب) افزود که؛ آنگاه فرمود:

اینها، [إنعام‌شدگان][2] بمال و صحّت بدن نیستند ــ اگر چه؛ همهٔ اینها، نعمتِ بارزی از جانب خدا است ــ آیا نمی‌بینید که اینها، گاهی کافر یا فاسق‌اند!؟ پس؛ ترغیب و تحریک نشدید که در دعا بخواهید که؛ بر آنان رهنمون گردید! فقط مأمور شدید که بخواهید: براه کسانی رهنمون شوید که؛ بر آنان نعمتِ [إیمان بخدا، و تصدیق رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله و سلّم، و ولایت محمّد وآل طیّب و طاهر او، و أصحاب نیک و برگزیده‌اش]ارزانی گشته است!. و تقیّهٔ خوب (از درگاهش بخواهید) که بدانوسیله از شرّ بندگان خدا و شرّ زندیقها [بدورانِ دشمنان خدا از کفرشان] سالم و در أمان باشید! (تقیّه‌ای) که با آن، مدارا کنید! و بآزار خود و مؤمنین، تحریکشان نکنید! (و مأمور شدید که؛) شناسائی و معرفتِ حقوق برادران مؤمن را (بخواهید).

پس؛ حقیقت اینست که؛ هیچ بنده و کنیزی نیست که موالی محمّد و آل محمّد و

---

۱ ــ «وَمَنْ یُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذینَ أنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَالصِّدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ أُولٰئِکَ رَفیقاً» نساء، آیهٔ ۶۹

۲ ــ در معنی فارسی «أنعمت علیهم» گرچه عباراتی همچون؛ [کسانیکه بر آنها إنعام فرمودی] رساتر است، أمّا؛ در این کتاب، بخاطر سادگی و روانی جمله، [إنعام شدگان] برگزیده شد.

یاران آنجناب باشد و با دشمنانشان دشمنی کند، مگر اینکه؛ حقیقةً! جایگاه أمن و سپر محکمی از عذاب خدا، إتّخاذ کرده است!. و هیچ بنده و کنیزی نیست که؛ با بندگان خدا، به بهترین نوع، سازش و مدارا کرد ــ در حالیکه؛ با آن، در باطلی داخل نشد و از حقّی خارج نگشت ــ مگر اینکه؛ خدا نَفَسش را تسبیح! و عملش را پاک و پاکیزه قرار داد! و باو بصیرتی برکتمان سرّ ما و تحمّل خشم و غیظ [بر آنچه از دشمنان ما میشنود] عطا کرد! و باو، ثواب کسی را داد که؛ در راه خدا، بخونش غلطان است!.

و بنده‌ای نیست که؛ حقوق برادرانش را بعهده گرفت! و با جدّو جهد خود، حقّشانرا إیفا کرد! و آنچه در إمکانش بود، داد! و از آنان، به گذشت و عفوشان راضی شد! و کنجکاوی آنها را رها نمود! و از (إشتباه و) لغزش آنها ــ هرچه هست ــ درگذشت! مگر اینکه؛ خدای عزّوجلّ! روز قیامت، باو فرمود:

ای بندهٔ من! حقوق برادرانت را أدا کردی، و در آنچه بنفع تو بود، باستقصاء و کنجکاوی آنها نپرداختی، و من بخشنده‌تر و کریم‌تر و سزاوارترم بآنچه تو از بابِ کرم و مسامحه رفتار نمودی! و من، امروز، بر آن حقّی که ترا وعده دادم، رفتار کنم! و از رحمت و فضل بیکرانم بر تو افزون کنم! و در کوتاهیت ببرخی از حقوقم بر تو کنجکاوی نکنم!.

(إمام) فرمود:

آنگاه؛ ویرا بمحمّد و آل و أصحابش ملحق کند! و او را از شیعیان برگزیدهٔ آنان قرار دهد!.

سپس (آنجناب) افزود که؛ رسولخدا صلی‌الله علیه وآله، روزی بیکی از صحابهٔ خود فرمود:

ای بندهٔ خدا! در راه خدا، محبّت و دوستی کن. و در راه خدا، بغض کینه ورز. و در راه خدا، موالات کن. و در راه خدا، دشمنی کن. حقیقت ایسنت که؛ راهی به [ولایت خدا] جز بآت طریق، إمکان ندارد. و هیچکس طعم إیمان را نیابد، تا چنین شود! ــ اگر چه؛ نماز وروزه‌اش فراوان باشد ــ و تحقیقاً؛ برادریِ مردم، امروزه، اکثرش در (بارهٔ) دنیا است! بر این أساس، بیکدیگر إظهار دوستی کنند! و بر این أساس، بهمدیگر، خشم و کینه ورزند. و آن، چیزی از خدا، بی‌نیازشان نکند!.

در اینهنگام؛ مرد (صحابی) گفت:

یا رسول‌الله! برایم چگونه میشود که بدانم؛ یقیناً و حتماً! در راه خدا، موالات ودشمنی إبراز نمودم!؟ و ولیّ خدا کیست؟ تا موالی او باشم!؟ و دشمن خدا کیست؟ تا باو دشمنی ورزم!؟.

رسولخدا صلّی‌الله علیه وآله، بعلیّ‌بن أبیطالب علیه‌السّلام إشاره نمود و فرمود: آیا؛ اینرا می‌بینی!؟

گفت: آری.

فرمود: ولیّ این، ولیّ خدا است، پس موالی او باش! و دشمن این، دشمن خدا است، پس با او دشمنی کن!. و با ولیّ این، موالات کن! اگر چه براستی؛ او، قاتل پدر و فرزند تو است! و با دشمن این، دشمنی کن! اگر چه براستی؛ او، پدر و فرزند تو است!.

*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دربارهٔ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّالّينَ»

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

خدا، به بندگانش فرمان داد که؛ راه [إنعام شدگان] را از او، درخواست کنند! و (گروه ممتازِ إنعام شده،) همان پیامبران و صدّیقین و شهداء و شایستگان‌اند.

و (دستور فرمود) که؛ از راه غضب‌شدگان، (دوری کنند و) پناهندگی بخواهند. و (گروه غضب شده،) همان یهوداند! که خدا، دربارهٔ آنان فرمود:

«آیا؛ شما را به بدتر از آن ــ از حیث پاداش و جزا ــ نزد خدا، آگاه کنم!؟ کسی (بدترین جزاء، پاداش او است) که؛ خداوند، او را از درِ خویش رانده! و بر او، خشم و غضب کرده است!.»[1]

و (دستور فرمود:) از طریق گمراهان (دوری کنند و) از او، پناهندگی بخواهند. و آنها، کسانی‌اند که؛ خدا، دربارهٔ آنان فرمود:

«بگو: ای أهل کتاب! در دینتان ــ بنا حق ــ غلو نکنید! و از هوای نفس گروهی که قطعاً! پیش از این، گمراه شدند! و (مردم) زیادی را گمراه کردند! و از میان راه راست، بدور افتادند! تبعیّت نکنید!.»[2]

و (این گروه) همان مسیحیان‌اند.

سپس؛ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

هر که، بخدا کافر شد، او کسی است که بر او غضب شده! و از راه خدای عزّوجلّ! گمراه گشته!

و حضرت رضا علیه‌السّلام فرمود: اینچنین است.

---

۱ ــ «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ» مائده، آیهٔ ۶۰

۲ ــ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَتَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» مائده، آیهٔ ۷۷

و در آن افزود: و هر که؛ در عبودیّت و بندگی، از أمیرالمؤمنین، تجاوز کند، او، در زمرهٔ کسانی است که؛ بر آنها غضب شده؛ و جزو گمراهان است!.

* *
*

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بحثی پیرامون:
تفسیر إمام عسکری علیه السّلام

تفسیر إمام عسکری علیه السّلام، شامل تفسیر فاتحة الکتاب و بُخشی از سورهٔ بقره است، که إمام علیه السّلام، إملاء کرده و شیخ أبوجعفر محمّدبن علیّ بن بابویه قمی ــ ساکن ری ــ آنرا از طریق (روائی) خودش، روایت کرده، و چندین بار، بچاپ رسیده است. چاپ أوّل: در تهران، سال ۱۲۶۸ هجری قمری، و چاپ دوّم: در سال ۱۳۱۳ قمری، و چاپ سوّم: در حاشیهٔ تفسیر قمی در سال ۱۳۱۵.

گرچه در شناخت روایات، عوامل گوناگون دخالت دارد، امّا: آنها را میتوان در دو عامل زیر ــ که: أساس معرفة الحدیث است ــ خلاصه نمود:

۱ ــ سند روایت.

۲ ــ دلالت متن آن.

کسانیکه: تار و پود وجودشان با معارف و شناخت روایات، عجین شده! و شامّهٔ حدیث، پیدا کرده! و مدال «منّا أهل البیت» دریافت کرده‌اند، در سند حدیث و بررسی آن، چندان مشکلات و گرفتاری ندارند! و صحّت و سقم بیشتر آنها، مانند روز، برایشان واضح است! و دلالت حدیث، برای آنها، کاملاً روشنگر است.

گرچه: متن تفسیر إمام علیه السّلام در سورهٔ فاتحه، از لحاظ دلالت آن، کاملاً بی إشکال است، أمّا: در صحّت صدور آن، همهٔ پژوهشگران و بزرگان، متّفق و هماهنگ نیستند! گروهی: بتحقیق سندش پرداخته و بر آن إعتماد کرده‌اند. و عدّه‌ای بی نظر، و گروهی: مردّد! و أحیاناً! به نقد و ردّ آن پرداخته‌اند!. از این میان، دشمنان شیعه نیز، برای «گِل آلود کردن آب و ماهی گرفتن» فرصت را غنیمت شمرده! دربارهٔ رجال سند آن، مانند محمّدبن قاسم إسترآبادی، یا دو فرزند ــ راوی ــ که: مستقیماً از إمام علیه السّلام روایت کرده‌اند (یعنی: یوسف بن محمّد بن زیاد، و علیّ بن محمّد بن سیّار) مسموماتی پخش کرده‌اند. شگفتا! برخی از بزرگان، نیز، سهواً آنرا تکرار نموده‌اند! که از ساحتِ قدسِ آنان بسیار بعید بنظر میرسد. امّا چه باید کرد: الجواد قدیکبو!.

تحقیقات زیر، برای پژوهشگران منصف، میتواند راهنما ــ و چه بسا! قانع کننده ــ باشد:

علاّمه! میرزا حسین نوری، در خاتمه المستدرک ــ صفحه ۶۶۱ ــ مفصّلاً در إعتبار این تفسیر، سخن گفته، و کسانی را که بر آن إعتماد دارند، بیان کرده است. گفتار او ملخّصاً چنین است:

محمّدبن قاسم إسترآبادی، از مشایخ شیخ صدوق، در تفسیر منسوب به إمام، ــ أبومحمّد عسکری ــ علیه السّلام است، که؛ در أغلب کتب او، مانند: من لایحضره الفقیه، و أمالی، و علل الشّرایع، وغیر آنها ــ که نزد ما موجود است ــ زیاد از آن، نقل شده! و بر آنچه در آن تفسیر است، إعتماد کرده است، کما اینکه؛ این مطلب، بر آنها که؛ بتألیفاتش مراجعه کنند، پوشیده نیست. و در این مطلب، استوانه‌های مذهب و سدنهٔ أخبار، از او پیروی کرده‌اند. از جملهٔ آنها:

أبومنصور أحمدبن علیّ بن أبیطالب، در إحتجاج.

قطب الدّین سعیدبن هبة الله راوندی، در خرائج.

رشیدالدّین محمّدبن علیّ بن شهر آشوب، که جزماً! تفسیر را بإمام علیه السّلام نسبت داده، و در جاهای مختلفِ مناقبش، از آن نقل کرده است.

محقّق ثاني ــ علیّ بن عبدالعالی کرکی ــ که در إجازه‌اش به [صفیّ الدّین حلّي] بعد از ذکر جمله‌ای از طرق و أسانید عالیه‌اش، عالیترین سند را چنین دانسته:

«جمال الدّین أحمدبن فهد، از سیّد عالم نسّابه، تاج الدّین، محمّدبن معیّة، از سیّد عالم، علیّ بن عبدالحمید بن فخّار حسینی، از پدرش سیّد عبدالحمید، از سیّد فقیه مجدالدّین أبوالقاسم علیّ بن عریضی، از شیخ سعید رشید الدّین أبوجعفر محمّدبن شهر آشوب مازندرانی، از سیّد عالم، ذوالفقار محمّدبن معبد العلوی الحسنی، هر دو آنها، از شیخ الإمام، عماد فرقهٔ ناجیه، أبوجعفر محمّدبن حسن طوسی، که او گفت: أبوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری، بما خبر داد که؛ أبوجعفر محمّدبن بابویه بما خبر داد که؛ محمّدبن قاسم مفسّر جرجانی، بر ما حدیث کرد که؛ یوسف بن محمّدبن زیاد و علیّ بن محمّد بن سنان[1] از پدرشان، از مولای ما و مولای کافّهٔ مردم، أبومحمّد حسن عسکری از پدرش، از پدرش... صلوات الله علیهم أجمعین! فرمود که؛ رسولخدا (ص)، روزی ببرخی از أصحابش فرمود:...»

از این مطلب، ظاهر میشود که؛ این تفسیر، نزد او در غایت إعتبار است. و همچنین؛ ظاهر

---

۱ ــ در نسخ چنین است و صحیح آن «سیّار» است.

میشود که؛ شیخ و غضائری، از إمام علیه السّلام با سند مذکور روایت میکنند ونزد آندو معتبر است، وإلاّ؛ از مرویّاتشان مستثنی میکردند. کما اینکه؛ این مطلب، بر کسیکه بطریق مشایخ، عارف باشد، پوشیده نیست.

فخر الفقهاء، شهید ثانی، بر أساس إعتمادی که بر آن تفسیر دارد، از آن نقل میکند. و در آخر إجازهٔ کبیرش به شیخ حسین بن عبدالصّمد گفته:

«و اگر طریقی را که؛ تا هر یک از مصنّفین و مؤلّفین، وجود دارد، همه را یادآور شویم، مطلب بدرازا میکشد، و خدایتعالی؛ ولیّ التوفیق است. بایستی؛ از بین طُرُقی که؛ به مولا و سیّد ما و سیّد الکائنات؛ رسولخدا (ص)، میرسد، طریقی را بیان کنیم، که عالیتر باشد...»

آنگاه؛ سندی بیان میکند که؛ در آن، محمّدبن قاسم جرجانی است.

علاّمهٔ مجلسی، در بحار میگوید:

«کتاب تفسیر إمام، از کتب معروف است، و صدوق، بر آن إعتماد کرده، و از آن أخذ نموده است. اگر چه؛ بعضی از محدّثین، در آن طعن زده‌اند؛ ولی؛ صدوق، أعرف است؛ و زمانش، از کسیکه بر آن کتاب، طعن زده؛ نزدیکتر است، و تحقیقاً؛ بیشتر علماء، از او روایت کرده‌اند، بدون اینکه در آن، غمزی روا بدارند.»

آنگاه میگوید:

«آنچه در إفتتاح تفسیر إمام عسکری صلوات الله علیه مییابیم، بیان میکنیم:

شیخ أبوالفضل شاذان بن جبرئیل بن إسماعیل قمی، أدام الله تعالی؛ تأییده، گفت که؛ سیّد محمّدبن سراهنگ حسینی جرجانی، بر ما حدیث کرد که؛ سیّد أبوجعفر مهتدی بن حارث حسینی مرعشی، بر ما حدیث کرد که؛ شیخِ صدوق أبوعبدالله جعفر بن محمّد دوریستی، از پدرش، از شیخِ فقیه أبوجعفر محمّدبن علیّ بن بابویه قمی رحمه الله، روایت کرده که؛ أبوالحسن محمّدبن قاسم إسترآبادی، بما خبر داد...»

آنگاه گفته:

«و در بعضی نسخه‌ها، در أوّل سند، اینچنین است:

محمّدبن علیّ بن محمّد بن جعفر بن دقّاق، گفت: دو شیخ فقیه؛ أبوالحسن محمّدبن أحمدبن علیّ بن حسن بن شاذان، و أبومحمّد جعفر بن أحمد بن علیّ قمی رحمهما الله؛ بر من حدیث کردند، که شیخِ فقیه؛ أبوجعفر محمّدبن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه...»

علاّمه حلّی در [خلاصة] گفته است:

«محمّد بن قاسم، یا أبوالقاسم مفسّر إسترآبادی ــ که؛ أبوجعفر بن بابویه، از او روایت کرده ــ ضعیف و کذّاب است و تفسیری را از او روایت کرده که؛ او، از دو نفر مجهول روایت میکند. یکی از آنها، به یوسف ابن محمّد بن زیاد، معروف است. و دیگری، به علیّ بن محمّد بن یسار، که ایندو، از پدرشان، و او از أبوالحسن ثالث علیه السّلام، روایت میکنند، تفسیر، از جانب سهل دیباجی، از پدرش وضع شده، که شامل این نوع أحادیث منکر است»!

از کتب رجال و حدیث ــ آنچه که در دست ما است ــ أحدی جز إبن الغضائری، چنین مطلبی نگفته! و نیز، در این باره، کسی جز محقّق داماد، أحدی باو ملحق نشده است. وی در [شارع النّجاة] در مبحث ختان، میگوید:

«و در أصول أخبار أهل البیت علیهم السّلام، وارد است که؛ در زمان جنگ معاویه، زمین [نجو] أمیرالمؤمنین علیه السّلام را إبتلاع نموده است، و در تفسیر مشهور عسکری علیه السّلام، که بمولای ما، صاحب العسکر! منسوبست، حدیثی مطوّل، که شاملِ حکایت آنحال است؛ مفصّلاً! بیان شده، و من میگویم: صاحب آن تفسیر ــ چنانچه؛ محمّدبن علیّ بن شهر آشوب رحمه الله! در معالم العلماء آورده، و من، در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ، تحقیق کردم ــ حسن بن خالد برقی است [برادر أبی عبدالله محمّدبن خالد برقی، و عمّ أحمدبن أبی عبدالله برقی]. و بإتّفاق علماء، ثقه و مصنّفِ کتبِ معتبر بوده است. در معالم العلماء گفته: [و هو؛ أخو محمّدبن خالد، من کتبه تفسیر العسکری من إملاء الإمام علیه السّلام]

و امّا؛ تفسیر محمّدبن قاسم ــ که محمّدبن قاسم، از مشیخهٔ روایت أبوجعفربن بابویه

است، و علماء رجال، او را، ضعیف الحدیث شمرده‌اند ــ تفسیری است که؛ آنرا از دو مرد مجهول الحال، روایت کرده، و ایشان بأبی الحسن الثّالث الهادی العسکری علیه السّلام إسناد کرده‌اند. و قاصران نامتمهّران، اسناد را معتبر می‌پندارند! و حقیقت حال آنکه؛ تفسیر، جعلی است! و به أبومحمّد سهل بن أحمد دیباجی، إستناد دارد، و بر أحادیث منکر! و أکاذیب أخبار، محتوی و منطوی است! و إسناد آن بإمام معصوم، مجعول بوده و إفترائی بیش نیست».

وی، چیزی بر آنچه که در [خلاصة] است، نیفزوده! و آنچه در [خلاصه] است از إبن الغضائری إتّخاذ شده، ــ چنانچه؛ از نقد الرّجال ظاهر است. ــ محقّقین، بر این گفتار، بروجوهِ مختلف! بطعن و إیراد، پرداخته‌اند! از آنجمله:

۱ ــ در جای خود مقرّر است که؛ تضعیفات إبن الغضائری، ضعیف است؛ و بر آن، إعتمادی نیست!.

۲ ــ صدوق، که از محمّدبن قاسم ــ مصاحب خودش ــ تفسیر را أخذ کرده، کسی است که؛ از این کتاب، فراوان از او نقل میکند. و یادی از او نمیبرد، مگر اینکه؛ پشت سرش [رضی الله عنه] یا [رحمه الله] میگوید، و گاهی؛ با کنیه‌اش، او را یاد میکند. چگونه ضعف و کذبش، بر او پوشیده مانده! و إبن الغضائری، بعد از قرونی آنرا شناخته است!؟.

۳ ــ چگونه؛ ضعف و کذبش، بر جماعتی که این تفسیر جعلی را! ــ بزعم إبن الغضائری ــ از صدوق، روایت کرده‌اند، مخفی مانده است؟ و این جماعت، عبارتند از:

محمّدبن أحمدبن شاذان پدر أحمد ــ شیخ کراچکی ــ

و جعفربن أحمد ــ شیخ القمیّین در زمان خودش ــ که صاحب کتب زیاد است، و نیز شیخ و أستادِ صدوق، بوده است.

و حسین بن عبیدالله غضایری، چنانکه؛ در إجازهٔ کرکی است.

و محمّدبن أحمد دوریستی.

و أبومنصور، أحمدبن علیّ بن أبیطالب، طبرسی.

۴ ــ تفسیر، به أبومحمّد ــ حسن عسکری ــ علیه السّلام منسوب است، نه پدرش أبوالحسن ثالث علیه السّلام!.

۵ ــ سهل دیباجی و پدرش، در سند این تفسیر، داخل نیستند. و ایندو را أحدی در سند آن، ذکر نکرده است!. بنابراین؛ نسبت جعل باو، کذب و إفتراء است!. تمام اینها؛ کاشف از خلط مبحث است! و کلمات آنها را از إعتبار ساقط میکند!.

۶ ــ طبرسی در إحتجاج، تصریح میکند که؛ آندو نفر راوی، از شیعهٔ إمامیّه‌اند. چطور، میگوید که؛ از دو نفر مجهول! روایت میکند!؟. از محقّق داماد، عجیب است که؛ کسانی را که سند را معتبر دانسته و بر تفسیر، إعتماد کرده‌اند، نسبت قصور و عدم تمهّر داده است!؟ و حال آنکه آنها عبارتند از: جدّش، محقّق ثانی، و شهید ثانی، و قطب راوندی، و إبن شهر آشوب، و طبرسی و دیگران. علاوه بر اینکه؛ در این إشتباهاتِ واضح در کلام إبن الغضایری و خلاصة الأقوال، تأمّل نکرده! و در آنها، ندانسته (و نسنجیده!) فرو رفته! بلکه؛ إشتباهاتی، إضافه بر آنها، مرتکب شده است!.

۷ ــ این مطالب، نسبت تضعیف بعلمای رجال است. إضافه بر اینکه؛ در رجال کشّی و رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ طوسی، أصلاً! ذکری از آن نیست. و این اصول چهارگانه، خود، تکیه‌گاه این فنّ است. و او، فقط در [ابن الغضایری] تضعیف شده، و امّا [خلاصة الأقوال] نیز، گرچه بآن راضی است! أمّا ناقل کلام او است. و ناظر کلام او، غیر آنچه واقع است توهّم میکند! و این خالی از نوعی تدلیس، نمیباشد!

۸ ــ گمان کرده که؛ تفسیری را که إسترآبادی روایت میکند، غیر تفسیری است که، حسن برقی آنرا روایت کرده! و این، توهّم فاسدی است!. إبن شهر آشوب، که در نسبت دادن آن ببرقی، هم او، أصل و أساس است! در مناقبش، از تفسیر موجودی نقل میکند که، آنرا إسترآبادی، در مواضعی روایت کرده، کما اینکه این مطلب، بر مراجعه کننده، پوشیده نیست. و در صدر آن، چنین گفته: «تفسیر الإمام أبی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام».

پس؛ آن تفسیر، نزد او، معتبر است و بر آن إعتماد دارد. بنابراین؛ اگر غیر آن تفسیری است که آنرا برقی روایت کرده، لازم میآید؛ دو تفسیر معتبر ــ که هر دو از إملاء إمام علیه‌السّلام است ــ موجود باشد!. و گمان نمیکنم، أحدی باین ملتزم باشد. پس؛ ناچار، یکی است و راوی آن متعدّد است. و حسن برقی، یا در مجلس إملاء، حاضر بوده، یا اینکه؛ از یکی یا هر دو آنها روایت کرده است. بلکه؛ جماعتی که بأسامی همهٔ آنها إشاره کردیم، از تفسیر موجود که آنرا إسترابادی روایت کرده، نقل میکنند.

۹ ــ حدیث [نجو] که بآن إشاره نمود، در این تفسیر، موجود است. و إبن شهر آشوب، در [المناقب]، مختصر آنرا با عبارتش آورده است.

۱۰ ــ حکم بوجود مطالب ناپسند! و أکاذیب، در آن، بپیروی از إبن الغضائری است! ای کاش! ببرخی از آن، إشاره میکرد. آری! در آن، برخی معجزه‌های غریب! و قصّه‌های طویلی است! که در غیر آن نیست. و آنها را بحساب «زشت و ناپسند!» آوردن، موجب میشود که؛ عدّه‌ای از کتب قابل إعتماد، از حریم حدّ إعتبار، خارج گردد!. در آن چیزی از أخبار غلوّ، أبداً نیست...[1]

علاّمه! شیخ آغابزرگ تهرانی، در کتابش «الذّریعه» میگوید:

شیخ ما (میرزا حسین نوری) در [خاتمة المستدرک صفحه ۶۶۱] مفصّلاً! در إعتبار این

---

۱ ــ خاتمة المستدرک، صفحه ۶۶۱

تفسیر، سخن گفته، و کسانی را که بر آن، إعتماد دارند! بیان کرده است، (همچون:) شیخ صدوق، در [من لایحضره الفقیه] و کتابهای دیگرش. و طبرسی در [إحتجاج]. و إبن شهر آشوب در [المناقب] و محقّق کرکی در إجازه‌اش بصفیّ‌الدّین. و شهید ثانی در [المنیة]، و مولی محمّد تقی مجلسی، در شرح المشیخة. و فرزندش علاّمه مجلسی، در بحار، و دیگر بزرگان. و برخی از سندهای آنرا، که در صدر نسخه‌های این تفسیر، مذکور است، بیان داشته! که تمام آنها، به شیخ أبوجعفر «إبن بابویه»، منتهی میشوند. منجملهٔ آنها، این سند است که در چاپ أوّل آن، مذکور است. در أوّلش، بعد از بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ، و حمد پروردگار متعال! اینچنین سندش به إبن بابویه میرسد:

«إبن بابویه گفت: أبوالحسن محمّد بن قاسم مفسّر إسترآبادی خطیب ــ که رحمت خدا، براو! ــ بما خبر داد که: أبویعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد، و أبوالحسن علیّ بن محمّد بن سیّار، برمن حدیث کردند ــ و این دو نفر، شیعهٔ إما میّه‌اند ــ ... [و تشیّع این دو فرزند، از ناحیهٔ پدرشان است، نه اینکه: ابتداءً خودشان مستبصر شده باشند!]...»

(و این دو فرزند، از إمام حسن عسکری علیه‌السّلام، تعلیم گرفته‌اند، چنانکه در الذّریعه، چنین میخوانیم: آنگاه: إمام علیه السّلام پدرهای آن دو فرزند فرمود:

این دو فرزند خود را بگذارید نزد من بمانند، تا علمی بآنها إفاده کنم که: خداوند، آنها را باینوسیله مشرّف گرداند!)[1]

باید دانست که: طریق صدوق، باین تفسیر، در محمّد بن قاسم خطیب ــ که نسبت داده‌اند که: إبن الغضائری، بجرح او پرداخته! ــ منحصر نیست، بلکه: در بعضی از مصنّفات صدوق، طریق دیگری در روایت این تفسیر از آن دو نفر است! چنانکه: در أمالی صدوق، أوّل مجلس سی و سه، چنین روایت شده است:

«محمّدبن علی إسترابادی، رضي‌الله عنه گفت: یوسف بن محمّد بن زیاد، و علیّ بن محمّدبن سیّار، برما حدیث کردند».

و نسخه، ظاهراً صحیح است. و إحتمال وقوع تصحیف از طرف ناسخ و تبدیل قاسم به علی، خلاف أصل است. إضافه براینکه: از أوّل تفسیر، پید است که: [دو فرزند]، حدود هفت سال در سامراء، إقامت داشتند. و بناچار، بعد از برگشت به إسترآباد، تفسیر را به أهل إسترآباد، روایت

---

۱ ــ الذّریعه، جلد ۴ صفحه ۲۹۰

کرده‌اند. پس؛ چه مانعی دارد که؛ از جملهٔ آنها، محمّدبن علی إسترآبادی جلیل القدر باشد؟ بطوریکه؛ شاگردش صدوق، او را دعا میکند و درباره‌اش رضی الله عنه میگوید! و این، کاشف از جلالت مقام او است! و روایتِ [دو فرزند] در إسترآباد، مخصوص بمحمّدبن قاسم مفسّر خطیب نیست. و همچنین؛ روایت [دو فرزند]، فقط؛ منحصر نیست به روایت تفسیری که برآنها إملاء شده، بلکه می‌بینیم، علیّ بن محمّد بن سیّار، که یکی از دو فرزند است، ندبهٔ مشهور سیّد السّاجدین علیه‌السّلام را ــ که علاّمهٔ حلّی، بذکر طرق روایت خود، در إجازهٔ کبیرش به بنی زهره، إختصاص داده ــ روایت میکند. و از آن طرق، روایتِ همین [إبن سیّار] را بیان کرده، که؛ [ندبه] را از أبویحیی (محمّد) بن عبدالله بن زید المُقری، از سفیان بن عیینه، از زهری، از امام سجّاد علیه‌السّلام بازگو میکند. و یادآور شده که؛ [ندبه] را أبومحمّد قاسم بن محمّد إسترآبادی [که او نیز، یکی از پنج نفر از مشایخ صدوق است، که صدوق، بدرک آنها نائل شده! و از آنها، در إسترآباد و جرجان روایت کرده!] از علیّ بن محمّد بن سیّار نامبرده، روایت میکند.[1] و از این پنج نفر، أبو محمّد عبدوس بن علیّ بن عبّاس جرجانی است، که از او، به [أبو محمّد بن عبّاس جرجانی] نیز تعبیر میشود. و صدوق، از همین أبومحمّد قاسم، [ندبه] را روایت کرده، چنانکه در إجازهٔ نامبرده است. و این أبومحمّد قاسم، غیر از أبوالحسن محمّد مفسّر إسترآبادی خطیب است، که صدوق، از او، فراوان روایت کرده! چونکه؛ إختلاف کنیه و إسم و رسم دارند، اگرچه در بعضی مشایخ، مشترک‌اند. بطوریکه؛ هردو، از أبوالحسن علیّ بن محمّدبن سیّار روایت میکنند [مفسّر، از او تفسیر را روایت کند، و أبومحمّد، از او ندبه را.] و برایشان مشایخ ویژه‌ای نیز وجود دارد. أبو محمّد قاسم بن محمّد، بروایت [ندبه] از عبدالملک بن إبراهیم، إختصاص دارد! ــ چنانکه در إجازهٔ نامبرده است ــ و أبوالحسن محمّد بن قاسم مفسّر خطیب، بمشایخ زیاد دیگری إختصاص دارد! و از آنها، روایات زیادی ــ غیر از تفسیر إمام عسکری علیه‌السّلام ــ روایت میکند. و آنها، در کتب صدوق، مانند: من لایحضره الفقیه، و عیون أخبار الرّضا (ع)، و أمالی، و إکمال الدّین، و توحید، و کتب دیگرش یافت میشود. و بخاطر معروف بودن خطیب مفسّر، و کثرت طرق و روایات او است، که؛ صدوق ــ تحقیقاً ــ فراوان! از او، روایت میکند! نه از محمّد بن علی إسترآبادی و

---

۱ ــ زُهْری میگوید: «شنیدم، مولای ما، زین العابدین ــ علیّ بن الحسین ــ علیهما السّلام بمحاسبهٔ نفس خویش پرداخته! و با پرودگارش مناجات دارد و میفرماید: «یا نفس! حتّی مَ إلیَ الدّنیا رکونک» بحار، جلد ۱۰۷ صفحه ۱۲۲

أبو محمّدقاسم بن محمّد إسترآبادی. و این، بجهت آنست که: این دو، در رتبهٔ خطیب نیستند. و کثرت روایت از او، موجب شده که صدوق، در تعبیر از او، بتفنّن پردازد! و گاهی: بکنیه از او نام ببرد! و گاهی: بدون کنیه. و گاه: و را خطیب، توصیف کند! و گاه: بدون آن. و گاه: مفسّر، یاد کند! و گاه: غیر آن. و زمانی: لفظ مفسّر را برإسترآبادی مقدّم بدارد! و زمانی: عکس آن رفتار کند. و گاهی: إسترآبادی را بجرجانی تبدیل کند! یا از او به [محمّدبن أبوالقاسم مفسّر] تعبیر کند. و غیر ذلک از چیزهائی که فهمیده میشود: تمام آنها، تعبیرات مختلفی از یک نفر صاحب شأنی است! که: أستاد فردی مانند شیخ صدوق ــ که عارف بشئون أساتید خویش است ــ میباشد. و در این باره: حقیقتِ معرفت و شناسائی را واجد است! و او را، با أوصاف مشهورش معرّفی میکند، بخصوص با این توصیف که باو [مفسّر] میگوید! بلکه: از این توصیف، پیدا است، که او، از کسانی است که: در تفسیر، کتابی تألیف کرده، اگرچه مصنّفی نباشد! لاأقل! کسی است که: از مشایخ إجازهٔ فردی مثل صدوق است! و إحتیاجی بتصریح ثقه بودنِ او نیست ــ چنانکه در محلّش مقرّر است ــ. و لذا: صدوق، بطرز شگفت‌آوری! از او تجلیل میکند! و هنگامیکه: تفسیر را از آن [دو فرزند] روایت مینماید، یا بروایت أحادیثِ دیگری از سایر مشایخش میپردازد، هرزمان که از او نام میبرد، بطرز شگفت‌انگیزی! تجلیل می‌کند! و دعا را در حقّ او، با [رضی‌الله عنه] و [رحمةالله علیه] ترک نمیکند.

و از آن أحادیث، روایت خطیب، از شیخش جعفربن أحمد، از أبویحیی محمّد بن عبدالله بن زید مُقری ــ در أمالی ــ است.[1]

و از آنجمله: روایت او، از شیخش عبدالملک بن أحمد بن هارون از عثمان بن رجاء است، که در أمالی است.[2]

و از آنجمله: روایاتِ فراوانِ خطیب، از شیخش أحمد بن حسن حسینی است، که او، از کسانی است که: از إمام أبومحمّد ــ حسن عسکری ــ علیه السّلام، روایت میکند، أمّا: او در کتب رجال، مذکور نیست! چنانکه: شرح حال و ترجمهٔ دو فرزندی که تفسیر را از إمام حسن عسکری علیه‌السّلام روایت میکنند، در آن کتابها نیست!.

شیخ صدوق، در أوّل باب سی ام، که أوّل جزء دوّم کتابش: ــ عیون أخبار الرّضا (ع) ــ

---

۱ ــ أمالی صدوق: ۲۷۱ چاپ نجف.

۲ ــ أمالی صدوق: ۲۱۷ چاپ نجف.

است، میگوید:

«أبوالحسن محمّد بن قاسم مفسّر جرجانی رضی الله تعالی عنه! برما، حدیث نمود که: أحمدبن حسن حسینی، از حسن بن علی ــ أبو محمّد عسکری ــ از پدرش از محمّد بن علی (تقیّ جواد) از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر... برما حدیث کرد»

آنگاه؛ با این أسناد، هشت حدیث دیگر ــ از آنچه که در تفسیر إمام عسکری نیست ــ آورده است. و بعین این سند، حدیثی در أمالی[1] اینچنین میآورد:

«صدوق، از مفسّر، از أحمدبن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمّد بن علی، از پدرش رضا، از پدرش موسی علیهم السّلام»

و از اینجا پیدا است که؛ سند دیگر که در أمالی (صفحه ۲۱۵) مذکور است، در آن، افتادگی و تصحیفی روی داده! و آن، چنین است:

«صدوق از مفسّر، از أحمدبن حسن حسینی، از حسن بن علیّ بن ناصر، از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام»

البتّه؛ کسیکه از پدرش رضا، روایت میکند! جز محمّد بن علیّ جواد نیست، پس؛ ناصر، تصحیف آن است! و واسطه، ساقط است.

بنابراین؛ از آنچه بیان کردیم، آشکار است که؛ مفسّرِ نامبرده، از معروفین عصر خویش است و از مشایخ إجازهٔ کثیر المشایخ و واسع الرّوایه است!. و اکنون میگوئیم که او، أهلیّت و شایستگی دارد که برواياتش وثوق و إعتماد حاصل گردد! و سزاوار است که بصحّت آن روایات، و جزم و یقین بحجّیّت آنها، إطمینان بوجود آید. و تحقیقاً ما؛ آنچه که از سیرهٔ راوی و شاگرد او ــ شیخ صدوق ــ و شرح وقایعش [از ولادت تا وفات او] میدانیم، بر این واقعیّت، دلالت میکند. و ما، آنچه که از أحوال شاگرد او، معرفت و شناسائی داریم، انیست که؛ او از علمای متوسّط نبود! بلکه؛ در جانب عظیمی از تفقّه و وثوق و تقوی بود! و در أمور دین، در غایت ورع و پایداری و إستقامت بود! و از کسانی نبود که در امور دین، سهل انگار باشد! یا در أخذ حدیث، از غیر موثّق، روایت کند! ــ چه رسد به کذّابین! ــ بلکه؛ بر جال (حدیث،) بینا و بصیر، و ناقد أخبار بود! [چنانکه در فهرست شیخ طوسی مذکور است]. بنابراین؛ حدیثِ ناقص العیار را أخذ نمیکرد!. چرا اینچنین نباشد؟ در صورتیکه او، کسی است که؛ بدعای حضرت حجّة علیه‌السّلام متولّد شده! و آنجناب،

---

۱ ــ أمالی صدوق: ۶۷

وی را چنین توصیف کرده که: [او، فقیه و خیر و مبارک است!] و در طول زندگانی‌اش در طلب حدیث، بگردش بلاد پرداخته! و در سفرهایش بدرکِ دویست و اندی! از شیوخ أصحاب ما، نائل آمد! و از جملهٔ آنها، این مفسّر است.

و شیخ ما (میرزا حسین نوری) در خاتمة المستدرک (صفحه ۷۱۳) آنها را إستقصاء نموده است، و در کتب رجال ما، جز تعداد کمی از آنها (بقیّه) ترجمه نشده است. و ما، فقط از اینجهت، آنها را میشناسیم و برآنها إعتماد داریم، که آنها از مشایخ صدوق‌اند! که با دعای رحمت و رضوان در حقّ آنها! از آنان روایت میکند، چونکه! با آنها معاشرت داشت، و أحوال آنانرا تحقیق کرد، و شناخت که آنها إستحقاق دعا دارند. و آن أحادیثی که در کتب و مصنّفاتش بودیعه نهاده، از آنها شنیده، یا برآنها قرائت کرده است ــ مصنّفاتی که بالغ بر حدود سیصد تألیف است[1] ــ و او خودش در أوّلِ [من لایحضره الفقیه) بالصّراحه میگوید که؛ مصنّفاتش به دویست و چهل و پنج کتاب رسیده است!. چنانکه باز در آن تصریح میکند که؛ در آن، از أحادیث، ذکری بمیان نیمآورد مگر آنچه که آن، حجّت بین او و پروردگار او است!. با این أوصاف، درکتاب حجّش ــ در باب تلبیه ــ روایت طولانی از این تفسیر آورده است. و از آن، غایت إعتمادِ صدوق، براین مفسّر [که راوی تفسیر إمام عسکری علیه‌السّلام است] آشکار میشود! تا این حدّ که؛ گفتارش را حجّة بین خود و خدایش می‌بیند. أمّا؛ متأسّفانه! برای این مفسّر، شرح حال و ترجمه‌ای، در أصول چهارگانهٔ رجالی، که محقّق باشد و نسبتش بمؤلّفین از أئمّهٔ رجال، ثابت باشد. (أصلاً) وجود ندارد! و أحدی از قدمای أصحاب، متعرّض او نشده است، نه از لحاظ مدح! و نه از لحاظ قدح!. فقط؛ ترجمهٔ مختصری از او را در «کتاب الضّعفاء» که منسوب به [إبن الغضائری] رحمةالله علیه است، یافتم. بنابراین؛ ناچاریم از تاریخ إبتدای ظهور این کتاب، و أحوال مؤلّف و صحّت إنتساب آن به [إبن الغضائری] و عدم صحّتش، بتفحُّص پردازیم. بنابراین میگوئیم:

أمّا؛ أصل «کتاب الضّعفاء» و تاریخ بدو ظهورش:

*

بعد از تتبّع و پژوهش، برای ما ظاهر شده است که؛ أوّل کسیکه بآن پی برد، سیّد جمال‌الدّین أبو الفضائل أحمد بن طاووس حسنی حلّی است (که در سال ۶۷۳ وفات یافته) و سیّد، در کتاب خود «حلّ الإشکال فی معرفة الرّجال» که در سال ۶۴۴ تألیف کرده، آنرا بترتیب خاصّ آن، مندرج

---

۱ ــ چنانکه در فهرست شیخ طوسی است.

ساخته، و عبارات کتب پنجگانهٔ رجالی را ــ که عبارتند از: رجال شیخ طوسی، و فهرست او، و إختیار کشّی، و نجاشی و [کتاب الضّعفاء] منسوب به إبن الغضائری ــ در آن جمع کرده است. و سیّد، در أوّل کتابش، بعد از ذکر کتب پنجگانه، چنین میگوید:

«و برای من، دربارهٔ همهٔ این کتابها، روایات متّصله‌ای است، بجز کتاب إبن الغضائری»

و از این عبارات، آشکار میشود که: سیّد، آنرا از أحدی روایت نکرده! فقط: آنرا منسوب باو یافته است. و سیّد، کتاب دیگری، راجع به ممدوحین، که منسوب به إبن الغضائری باشد، نیافته! وإلاّ: بدرج آن نیز میپرداخت، و بر [ضعفاء] إکتفا نمیکرد. سپس در این مطلب، دو شاگرد سیّد: علاّمهٔ حلّی[1] در [خلاصة]، و إبن داوود در رجالش[2] از سیّد، تبعیّت کرده‌اند. و آنچه أستادشان سیّد ابن طاووس در «حلّ الإشکال» بدرجش پرداخته، آنها در کتابشان، عین آنرا وارد ساخته‌اند. و [إبن داوود] هنگام بیان شرح حال أستاد نامبرده‌اش، تصریح میکند که: أکثر فوائد و نکته‌های این کتاب، از إشارات و تحقیقات این أستاد است. آنگاه: متأخّرین علاّمه و إبن داوود، همگی از این دو نفر نقل میکنند، چونکه: نسخهٔ «کتاب الضّعفاء» که سیّد بن طاووس، آنرا یافته، تحقیقاً: خبرش از متأخّرین سیّد، منقطع است. و از کتاب منسوب به إبن الغضائری، بجز آنچه سیّد بن طاووس در کتاب خود «حلّ الإشکال» جا داده، چیزی باقی نمانده است. و اگر آن نبود، از این کتاب، أثری باقی نبود. و درج آن از طرف سیّد، بخاطر إعتبارش نزد سیّد نیست، بلکه: برای اینست که، ناظر کتابش، از روی بصیرت، بآن نظر کند! و بر جمیع آنچه در حقّ اینشخص ــ حق یا باطل ــ گفته شده یا گفته میشود، آگاه و مطّلع باشد، تا ملزم بتتبّع و إستعلام از حقیقت مطلب گردد. بنابراین: سیّد، آنرا درج ننمود، مگر: بعد از چنین إشاره و إیمائی بشأن کتاب، که: أوّلاً: بحس ترتیبِ یادآوریش بعد از همه، آنرا یادآور شده. ثانیاً: تصریح باینکه: آن، از مرویّات او نیست، بلکه: آنرا منسوب به إبن الغضائری یافته است. نتیجةً: صحّت إنتساب آنرا به إبن الغضائری از ذمّهٔ خود، تبرئه میکند. و باین نیز إکتفا نمیکند، بلکه: در أوّلِ کتابش بتأسیس ضابطهٔ کلّی پرداخته که سستی تضعیفاتی را که در این کتاب وارد است، إفاده میکند ــ حتّی اگر فرضاً نسبت آن بمؤلّفش معلوم باشد ــ.

عنوان این ضابطه را چنین قرار داده است:

---

۱ ــ جمال الدّین، أبو منصور حسن بن سدید الدّین، یوسف بن زین الدّین علیّ بن مطهّر حلّی، که در سال ۶۴۸ متولّد شد و در سال ۷۲۶ وفات یافت، و در نجف أشرف! مدفون گردید.

۲ ــ حسن بن داوود حلّی، که در سال ۶۴۷ متولّد شد، و کتاب رجالش را در سال ۷۰۷ تألیف کرد.

«قاعدهٔ کلّی در جرح و تعدیل، که در این باب، از آن بی‌نیازی نیست»

و حاصلش اینکه:

سکون بقول مادح، با عدم معارض، راجح است. امّا؛ سکون بقول جارح ــ ولو اینکه بدون معارض باشد ــ مرجوح است،...

مرادش اینست که؛ از قدح، آنچه در «کتاب الضّعفاء» است، أثری ندارد. و بنابر تقدیر هر دو صورت ــ وجود معارض با آن، و عدمش ــ بآن، إطمینان حاصل نمیشود، (یعنی:) با وجود معارض، بمعارضه ساقط است، و با وجود عدم معارض، هم ساقط است. ــ إلحاقاً له بالغالب ــ بجهت شیوع تهمت در قدح و شایع نبودنش در مدح.

خلاصه: کتاب «حلّ الإشکال» که در آن، «کتاب الضّعفاء» مندرج است، بخطّ مؤلّفش سیّد بن طاووس، تا سال یکهزار و اندی، موجود بود. ابتداءً؛ نزد شهید ثانی بود ــ چنانکه آنرا در إجازه‌اش بشیخ حسین بن عبدالصّمد، بیان کرده است ــ و بعد از او، بفرزندش صاحب معالم، منتقل شده! و از آن، کتابش را که موسوم به «تحریر طاووسی» است، إستخراج کرده[1]، سپس؛ آن نسخه، عیناً نزد مولی عبدالله تستری (که در سال ۱۰۲۱ در اصفهان وفات یافته) موجود بوده است. [ألبتّه؛ آنچنان کهنه! که در معرض تلف و نابودی قرار داشته!]. بخصوص؛ عبارات «کتاب الضّعفاء» منسوب به إبن الغضائری را بترتیب حروف، از آن إستخراج کرده و در أوّلش فقط سبب إستخراجش را بیان داشته. آنگاه؛ شاگردش مولی عنایت الله قهپائی، تمام آنچه را که، مولی عبدالله نامبرده، إستخراج کرده، در کتابش «مجمع الرّجال» جا داده است! و در این «مجمع الرّجال» کتب پنجگانه رجالی، جمع‌آوری شده، حتّی؛ خطبه‌هایش ــ عیناً ــ در أوّل این مجمع، آورده شده است.

أمّا؛ إبن الغضائری، که «کتاب الضّعفاء» باو منسوب است، نه در فهرست شیخ، شرح حال مستقلّی دارد! و نه در «نجاشی»!. و مراد از إبن الغضائری، همان أبو الحسین أحمد بن أبی عبدالله حسین بن عبیدالله بن إبراهیم غضائری است، که؛ پدرش حسین بن عبیدالله[2] از أجلّهٔ مشایخ طوسی و أبو العبّاس نجاشی است. او، معاصر این دو نفر بود، و شیخ طوسی در أوّل «فهرست»، اورا از شیوخ طایفه و أصحاب تصانیف، بشمار آورده! و با نجاشی، در قرائت بر پدرش حسین بن عبیدالله شرکت داشته ــ چنانکه؛ نجاشی، آنرا در حالات أحمد بن حسین بن عمر، بیان داشته است ــ و در قرائت بر أحمد بن عبدالواحد؛ نیز، مشترک بوده‌اند! [چنانکه؛ آنرا در شرح حال علیّ

---

۱ ــ الذّریعه، جلد ۳: ۳۸۵

۲ ــ که در سال ۴۱۱ از دنیا رفته است.

بن حسن بن فضّال، بیان کرده است]. بلکه؛ چه بسا! از شرح حال علیّ بن محمّد بن شیران (متوفّی در سال ۴۱۰) ظاهر میشود که؛ أبو الحسین أحمد، نیز، از مشایخ نجاشی است. زیرا: نجاشی با إبن شیران نامبرده، نزد أبوالحسین أحمد إبن غضائری جمع میشدند. و إجتماع نزد عالم و حضور در مجلسش، جز برای إستفادهٔ علمی از آن عالم نیست. و شاید إستظهار آیة الله بحر العلوم رحمة الله علیه در «فوائد الرّجالیّه» که فرمود: [او، مانند پدرش از مشایخ نجاشی است] و جهش این باشد. ولی؛ بخاطر کوتاهی عمرش بعید است ــ چنانکه بیان خواهیم کرد ــ اگرچه قهپائی هم در «مجمع الرّجال» از این شرح حال، آنرا حمایت کرده است.

بهرحال؛ وفاتش در حیات شیخ طوسی و نجاشی و پیش از تألیف دو کتاب اینها، إتّفاق افتاد. زیرا؛ در تراجم کتابهایشان، هرجا از او یادی کرده‌اند، برایش از خدا، طلب رحمت نموده‌اند!. بلکه؛ شیخ طوسی، بسبب وفات او، که قبل از چهل سالگی‌اش إتّفاق افتاد! بر او، إظهار تأسّف میکند!. و در أوّل «فهرست» گفته که؛ شیوخ طایفه از أصحاب حدیث، برای تصانیف أصحاب و أصولشان، فهرست تهیّه کردند، ولی او، در بین آنها، کسی را نیافت که آنرا بطور کامل، أنجام داده باشد! یا أکثرش را بیان کرده باشد! مگر؛ إبن الغضائری، که چنین کاری را کرده است. او، دو کتاب تألیف کرد، یکی در ذکر مصنّفات و دیگری در أصول. و باندازه‌ای که یافته و بر آن قادر بوده، این دو کتاب را کامل کرده است. جز اینکه؛ از أصحاب ما، أحدی، این دو کتاب را إستنساخ نکرده است. و او رحمة الله علیه، از دنیا رفت! و برخی از ورثهٔ او، شروع به از بین بردن این دو کتاب و کتابهای دیگرش کردند. و از وفاتش به [إخترام] تعبیر شده، (چون؛) در حدیث است که؛ «من مات دون الأربعین فقد إخترم»[1] و شاید از شدّت جزع و ناراحتی بر کوتاهی عمر او بود، که؛ برخی از جهّالِ ورثه‌اش، قصد از بین بردن آثار او کردند ــ أعمّ از آن دو کتاب و کتابهای دیگرش ــ برای اینکه أثرش را بعد از او نبینند! و غم و اندوهشان تجدید نشود!.

خلاصه، صریح کلام شیخ اینست که؛ او، دو کتاب تألیف کرد، أمّا؛ با کتب دیگرش تلف شد. نجاشی، برای او، تصنیفی غیر آنچه ما، از او بعنوان «التّاریخ» نقل کردیم، بیان نکرده است. أمّا؛ برای ما، بعد از تأمّل، عدم صراحت کلامش ــ در اینکه برای او کتاب تاریخ است ــ ظاهر شد. بخاطر إحتمال اینکه ضمیر در [تاریخه] به مرگ برقی برگردد، و مرادش چنین باشد: «قال إبن الغضائری فی تاریخ موت البرقی کذا» آنگاه؛ قول [ماجیلویه] را در تاریخ مرگش، بر آن معطوف

---

۱ ــ یعنی؛ کسیکه، قبل از چهل سالگی بمیرد، هلاک شده است.

داشته است. بعد از زمان شیخ و نجاشی، نسبت «کتاب الضّعفاء» یا غیر آنرا بـه [إبـن الغضائـری] نیافتیم! تا عصر سیّد بن طاووس، که وی، کتاب نامبرده را یافت! و در کتابش بخاطر هدفی که بآن إشاره کردیم مندرج نمود. در عین اینکه ــ صریحاً ــ صحّت نسبتش را تعهّد نکرده است.

پس؛ روشن شد که؛ این إبن الغضائری، اگرچه از أجلّهٔ معتمدین و از نظائر شیخ الطّائـفه و نجاشی است! و این دو بزرگوار، با او مصاحب بوده‌اند! و بر آراء و أقوالش مـطّلع گشته‌انـد! و در دو کتاب خود، أقوالش را از او نقل میکنند، إلاّ اینکه؛ نسبت ایـن «کـتاب الضّعفـاء» بـاو، از آن چیزهائی است که؛ أصلی برایش نیافتیم، حتّی؛ ناشر آن، صحّتش را برعهده نگرفته! و از آن، تبرّی جسته است!. بنابراین؛ برای ما شایسته است که؛ إبن الغضائری را از إقدام در تألیف ایـن کـتاب، مبرّا بدانیم! و از إرتکاب در هتک این بزرگوارانی که؛ به عفاف و تقوی و صلاح مشهـورانـد! و در آن کتاب، مذکوراند! و بأنواع جرح، مطعون‌اند! ساحتش را منزّه بداریم. بلکه؛ جمله‌ای از جرحش بکسانی سرایت دارد که از عیوب، مبرّا هستند! چنانکه؛ در جرح این مفسّر إسترآبادی، اینست که؛ او «ضعیف و کذّاب است»! و حال آنکه؛ صدوق، تحقیقاً؛ زیاد از او روایت میکند! و بـر او، غایـت إعتماد را دارد! تا آن اندازه که؛ وی را حجّت بین خود و خدایش قرار داده است!. (با این وصف!) آیا؛ از اینکه او کذّاب باشد! یکی از دو حالت، لازم نمیآید!؟. یـا، تکذیـب شیخ طـوسی! در ایـنکه، صدوق را چنین توصیف کرده که؛ [او، برجال، بصیر! و نقّاد أخبار است!]. یعنی: صدوق، که از او أخذ حدیث کرده! و بر او إعتماد شدید دارد! اگر؛ از روی جهل و نادانی‌اش باو باشد! (و نداند) که او کذّاب است! در آنصورت؛ نتیجه این میشود که؛ آنطور که؛ طوسی، او را بصیر و نـقّاد! تـوصیف نموده، واقعیّت ندارد!. و یا، لازم میآید که؛ (نعوذ بالله!) حضرت حجّـة علیه السّلام، تکذیـب شود!. چونکه حضرت، در توقیعش، او را به؛ خیر و فقیه در دین، تـوصیف کـرده، چنانکه؛ آیـة الله بـحر العلوم رحمة الله علیه، در «فوائد الرّجالیّه» آنرا حکایـت کـرده است. [اگـر چنانـچه؛ (صدوق) از روی عمد و علم و آگاهی بحالش، آنرا از او أخذ کرده باشد!.].

با اینوصف، چگونه بر شیخ صدوق، که شاگرد و معاصر او بود، کذّاب بودنش پنهان مـانده! و بر آن، مطّلع نشده است! امّا؛ کسیکه در سالیان درازی! بعد از وفـات صدوق، بـدنیا آمـده، بـرآن مطّلع گشته است!؟ و چگونه؛ پدر إبن الغضائری، بر کذب او، واقف نشده! و آنـرا بـا سندش ــ بـا سایر علمائی که؛ محقّق کرکی، آنها را در إجازه‌اش یادآور شده ــ از او روایت کرده! و فـرزندش بر کذب او، بعد از مرگ پدرش مطّلع شده است!؟ همهٔ اینها، قرائنی است، که مـا را بـر این دلالت

میکند که؛ این کتاب، از تألیف او نیست. و جز این نیست که؛ برخی معاندینِ إثناعشری ــ که دوستدار إشاعهٔ فحشاء! در بین مؤمنین اند! ــ تألیف کرده، و بعضی أقوال را در آن مندرج ساخته، و بشیخ و نجاشی نسبت داده! که آنها، در دو کتابشان به إبن الغضائری نسبت داده اند! تا نسبت دادن باو، برایش إمکان دهد تا بتواند از إفتراثات و أکاذیب، آنچه که در آن مندرج نموده، ترویج کند!. و از آن إفتراثات، قول او است باینکه؛

«مفسّر إسترآبادی، این تفسیر را از دو نفر مجهول، روایت کرده است»

چون؛ در راوی، بعد از شناسائی إسم و کنیه و نسب و نسبت و مذهب و آئین و مقرّ و سرزمینش، جهالتی باقی نمانده است.

و از جمله، قول او است باینکه:

«آن دو نفر مجهول، از پدرانشان از إمام، روایت میکنند».

با اینکه؛ در أوّل کتاب و خلال آن، بعدم واسطه، تصریح شده است.

و از جمله، قول او است باینکه:

«إمام، همان أبوالحسن سوّم است».

با اینکه؛ در موارد زیادی از آن، تصریح است باینکه؛ إمام، أبو محمّد حسن، پدر حضرت حجّة، علیهما السّلام است.

و از جمله؛ قول او است باینکه:

«تفسیر، از سهل دیباجی، از پدرش جعل شده است».

با اینکه؛ نه برای سهل، إسمی در سندِ تفسیر است؟ و نه برای پدرش؟!

و از جمله؛ قول او است باینکه:

«مشتمل بر مطالبِ زشت و ناپسند است».

با اینکه؛ در آن، جز بعضی معجزات غریب! ــ که در جای دیگر نیست ــ پیدا نمیشود.

و آنچه، ما بیان کردیم، همان وجهی است که؛ قدیماً و جدیداً ــ سیرهٔ جاری بین أصحاب ما است، از عدم إعتناء بآنچه که إبن الغضائری از جرح، بآن متفرّد است!. و این، بجهت عدمِ ثبوتِ جرح او است، نه عدمِ قبولِ جرح او ــ چنانکه بعضی، سابقهٔ ذهنی دارند ــ[1]

الحمدلله ربّ العالمین

* * *

قدرت الله حسینی شاهمرادی

---

۱ ــ الذّریعه، جلد ۴: ۲۸۵ تا ۲۹۱